Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

وطریقه امتحان صحت وسقم آنست که میزان مفردین که عبارت از تقبیه آنهاست بعد طرح نه نه گرفته در یکدیگر ضرب کرده حاصل ضرب را با میزان سطر مجموع بد ببینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل ست

فصل دوم بدانکه قسمت تجزیه اعداد مقسوم است بر اعداد مقسوم علیه و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه ست یا کمتر از مقسوم علیه یا زائد بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد ود در صورت ثانی مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم هفت ست مقسوم علیه هشت اول را با ثانی نسبت هفت ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین یا نزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج قسمت باشد و در صورت ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا خارج صحیح دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده ست آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج قسمت دانند مثلاً یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بست و شش حصه باشد بعد

خاتمة	۷۱ / ۵۲ / ۱۸ / ۲۶ ۱۸۲ ۱۸۲ ۲۶ ۲۶	الکتاب

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا مانع لمنحک و انت الموفق للصواب لا راد لفضلک و انت المفتی لمغلقات الابواب علیک التعویل و الاتکال اذا عالت الامور الصعاب و انت خیر الوارثین لیس وراءک المرجع و المآب اشکرک شکرا لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب علی توفیقک ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع الشامل لخلاف احکام مواریث اهل السنة و الامامیة فی کل باب و الناسخ اکثر صحف الفن لاحتوائه علی فرائد ذخائره الفرائض و الحساب التی خلت عنها تلک الکتب مع کثرة الفصول و الابواب و لسبع خلون من اولی الجمادیین قد استتم و استراح من نسویده المکتاب سنة الف و مائتین و تسعة و سبعین من هجرة مضعف الحسنات مقیل السیئات ابو القاسم المجیب المجاب المرسل الی الثقلین بالحکمة و فصل الخطاب صلی الله و سلم علیه و علی آله و اصحابه و ورثة الانبیاء خیر آل و اصحاب و قد انشد من خاسنة ختامه بلسان العجم عالی الجناب الحبر العلامة قدوة اولی الالباب الاعظم بالمجد العلی و الافخم بالفضل الجلی مولانا مولوی هادی علی اللکنوی سلمه الله الولی

قطعه جمع کرد این کتاب فیض نصاب همه اشکال مشکل فرائض گفت هادی بسال تالیفش شد مجلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله و المنة که رسالهٔ **فتاوی المیراث** از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی **محمد یوسف علی** ابو الحامد سلمه الواحد در مطبع فیض منبع منشی **نول کشور** صاحب بمقام لکهنو بماه رجب المرجب ۱۲۹۰ سنه هجری مطابق ماه ستمبر ۱۸۷۳ء بار دوم حلیه طبع در بر کشید

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین باهم جمع کنند و از جملهٔ آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیهٔ مراتب مجموعهٔ اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن هیچ یکی اگر باشد و در مرتبه یا مراتب باقیه یا قبل صفر گذارند مثالش ۸۰ ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبهٔ هفت یکیست و مرتبهٔ هشتاد دو مجموع سه شدند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماندند پس شش را در مرتبهٔ دوم نوشتم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبهٔ اول صفر گذاشتم یا نصد و شصت شدند و همچنین ۹۰۰ ضرب شصت نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار ماندند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبهٔ چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتم و در مرتبهٔ اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتم مجموع پنجاه و چهار هزار میشوند و طریقهٔ ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات اینست که اول مرکبات را در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن بمرتبهٔ او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبهٔ اول عدد مرکبه ضرب کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبهٔ آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره واحدی محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبهٔ ثانیهٔ مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبهٔ ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبهٔ ثانیهٔ مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظهٔ سابقه را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبهٔ سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش در شش هست در چهار هزار و سی و دو بدینصورت $\frac{4032\ 6}{24192}$ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدینصورت $\frac{80675\ 50}{4033750}$ و طریق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقهٔ شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آنرا بمراتب احد المضروبین و عرض آنرا بمراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را بخط موّرب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین را بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر را بطرف چپ نگارند بطرزیکه عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده حاصل ضرب در مربعیکه مقابل هر دو است آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالائی نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هرچه در مثلث زیرین مربع تحتانیهٔ جانب یمین هست اولا آنرا نویسند بعده اعدادیکه مابین سطور موربه بالایش واقع است جمع کرده بطریقهٔ جمع نگارند که اگر عشر حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه اینست

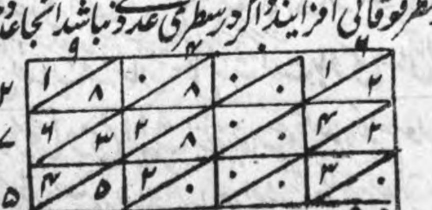

مسئله شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش زن وجه خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوہر من است و تو بندهٔ او ہستی این صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجروا الجواب نعم بانیطرق که حرے دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد و آن دختر که از ان بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دخترهٔ مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش منقضی شد و ہمان دم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست ہمین زوج خود فروخت ہرچند این مسئله از مسائل مستغربهٔ ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت انداز اذہان بود و بمیراث ہم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

فصل سوم در ضرب

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لہذا بعض قواعد آن در دو اصل بنگارش می سپارم

اصل اول

اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چہارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستة این مثلث کافیست

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
								۱
							۴	۲
						۹	۶	۳
					۱۶	۱۲	۸	۴
				۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
			۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
		۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹

وطریقهٔ ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صورت حاصل المضروب بیان در آخر

دختر ش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جملهٔ ترکه جز دختر بدیگری نمی‌رسد
مسئله ١٣ یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی ازان دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن ازین نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله ١٤ در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و ازوی دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و ازوی
یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان دختری از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درین صورت بنت حرهٔ مشتریه
مستحقه ثلث بفرض و ثلث بولا و بنت حرهٔ دیگر وارث یک ثلث بفرض است و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله ١٥ شخصی هفده دینار و هفده تن از زنان
وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه هر زنی را ازان زنان یک دینار رسید الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد درین صورت مسئله از دوازده و عول بهفده باشد و از هفده دینار
متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است
و درین صورت اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس بطریقهٔ شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله ١٦ خال اخیافی میت در کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام ام آن شخص بعد التزویج کسی گذشته در گذرد پس این شخص هم عم اعیانی و همین ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته
همین عم اعیانی از میراث محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزادهٔ اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله ١٧ کسی وصیت کرد
که بعد گذشتنم ازین جهان با بنای خمسه من منجمله مال من یکی را دو دینار و سدس بقیهٔ مال و دومین را چهار دینار و سدس باقی و سومین را
شش دینار و سدس مابقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر طبق
ارث شرعی برسد پس نهیمه مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد مسئله ١٨ میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب آری اگر دو شخص با دختر زوجه پسر خودش نکاح کند و از هر یکی ازین ابنا ابن و پسری
متولد شود ابن الابن عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله ١٩ امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند ازین هر دو یک یک ولد متولد
ولد هر یک برادر آن برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند
مسئله ٢٠ شخصی ابن العم و خال دیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس برادر اکبر ازین زن فرزندی و ربیبه که از تحت برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نمود و
حامله شد و اولاد از وی پیش مرد بعد از آن عبد معتق در گذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه است و
در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ
وارث است مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت سه دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضا و ردا همه بدختران رسد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع مال
متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی ابویه و پنج سهام نصیب زوجه ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی بر ترکه میتی دعوی کند که زوجه عبا
س اگر زنده است وارث این مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شخص شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فرضیه و بعد موت بصورت ممات اش نصیبه زوج او بعصوبت باشد
که برادر علاتی میت است و نزد امامیه بصورت جز مادر دیگری را وراثت نرسد مسئله زنی هر دو پسر بنای عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها مثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود و از وی پسر تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکه جد خود شود و برادر اعیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعدش جد این ابنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذشت پس ثمن بزوجه از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک از ابنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده در گذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه مورث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادر زاده خود متزوج کرد و از وی یک پسر متولد شده این شخص بعد فوت برادر زاده خود در گذشت پس نصف ترکه بنصیب

آن ورکل مسئلهٔ عدم اجازت سی وشش میشود بوی رسانند باقی سی وچهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۱ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

میت
زید

ابن ۴ — اب — ام — موصی له بمثل حصهٔ ابن ۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان هر دو مسئله نسبت تباین

میت
زید

ابن ۴/۳۶ — اب ۱/۱۰ — ام ۱/۱۰ — موصی له بمثل حصهٔ ابن [illegible]

فصل دوم در بعض مسائل مستغربهٔ فرائض که برای تشحیذ اذهان همت تحریر یافت مسئله کدام صورتست که شخصی مرد و زوجهٔ حامله گذاشت اگر زن پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه که حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثهٔ نسبی حاجب از استحقاق ولائیست اگر ولد مرد زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکهٔ میت وارث تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن دختران و باقی یک برادر زاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت دختر فوی الارحام معدود شده باعم که عصبه است میرسد و نزد امامیه درین صورت همه ترکه حق دختران است مسئله اگر کسی احد الورثه حمل باشد کدام صورتست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب درین صورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجهٔ پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل مذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد تصحیح که دو سهم به بنت الابن تکملة للثلثین رسند و درین مسئله نزد امامیه عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده است حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکهٔ میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

تشحیذ بر وزن تفعیل از شحذ بشین معجمه و حای مهمله و ذال معجمه بمعنی تیز کردن ۱۲ منه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر و دو برادر خانه بیفتاد و هر یکی مادر و یکدختر و مولی گذاشتند و ترکهٔ هر یکی نود دینار است درین مسئله
بمذهب اشهر از ترکهٔ پسر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک میدهند و بمذهب امامیه درینصورت تقسیم ترکهٔ هر یکی بر مادر و دختر او فرضاً و رداً باشد که وجود بنت در شان حاجب اخوة
است و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بر روایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولاً برادر اکبر را میت و برادر
اصغر را وارث شمرده شصت دینار در سدس و نصف ام و بنت رسانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین ترکه برادر اصغر بعد
وضع نصیب ام و بنت او سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک رسانیده ده ده
بمولی هر یک میدهند پس بمادر هر یکی بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب ـ ختم شد تکمله بحمد الله ـ از ابو الحامد جریده سیاه * دارم امید از خدای کریم * که رسد خلق زان بنفع عمیم چو
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقهٔ این فن خاتمه میسازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه
فرض کنند یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئلهٔ ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصهٔ احدی از ورثه خود نمایند و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقاعده تصحیح نموده عدد
سهام وارثی را که برای موصی له بقدر حصهٔ آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند مثلاً
شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصهٔ پسر باو بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سهام زوجه سه و چهار باب و هفده بابن رسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست و طریقه آن مثل طریق تصحیح
مسائل حمل است که اولاً بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظهٔ نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصهٔ مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هرچه
باقی ماند بموصی له رسانند مثلاً شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصهٔ ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح مییابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصهٔ هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئلهٔ اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصهٔ ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

وہمچنین اگر در معرکہ کشتہ شدند یا در وبای عام مردند بالجملہ آنچنان معدوم شدند کہ سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را مفہوم نگشت
پس حکم این جماعہ اینست کہ ہر کس از اقربای شان کہ او بقید حیات ست وارث این اموات خواہد شد و ازین جماعۂ اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذہب اکثر صحابہ چنانچہ از ابو بکر صدیق رض در توریث اہل یمامہ و از عمر فاروق رض در توریث اہل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شدہ
و مختار اکثر ائمہ دین از ابو حنیفہ و شافعی و مالک رحمہم اللہ ہمین ست و ہمین رفتہ اند علمای اثنا عشریہ در ہالکان بحرق و ہالکان
حتف الانف کہ عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و ہالکان بامراض وبائیہ وغیرہ ـ لیک قولیست از علی و ا
بن مسعود ہم شدہ مروی + کہ ہم وارث اند این اموات + در متاعیکہ داشتند بالذات + ہر چہ باہم رسیدہ ازین میراث +
نیست باید کہ محل توارث + یعنی اگرچہ از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی اللہ عنہما نیز اتفاق صحابہ کبار مرویست لکن یک
قول دیگر ہم از جناب علی مرتضی و عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما بدین طریقہ مروی شدہ کہ این اموات در متاع ذاتیہ خود بالذات
وارث یکدیگر ہستند کہ از ہر متاعی کہ مملوکہ ذاتی ہر شخص ازین اموات ست بدیگری ازین اموات کہ توارث میانہ آنہاست بارث
خواہد رسید خواہ تنہا آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچہ ازین طور ارث بیکدیگر در حصہ ہر یکی ازین اموات رسیدہ آن مال ورثہ
محل ارث یکدیگر نخواہد بود ورنہ وراثت بمال ذاتی خود شان لازم خواہد آمد و ہمین ست مذہب امامیہ در توریث کسانیکہ بغرق یا بہدم مکانی
دفعۃً بمیرند و سبق یا اقتران موت احد ہما از آخر معلوم نباشد و علاقہ وراثت از جانبین بود زیرا کہ بصورت علم تقدم و تاخر موت مؤخر
وارث باشد و بصورت اذعان اقتران موت احد ہما وارث دیگری نخواہد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق کہ یکی
از آن صاحب اولاد است باہم متوارث نگردانند و طریقہ تقسیم نزد این فرقہ اینست کہ اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلاً پسر و پدر دفعۃً غرق شدند و از ورثۂ پسر غریق زوجہ و یک ابن ست و ہمچنان از وارثان پدر
غریق زوجہ و یک ابن ست و ترکہ پدر غریق یکصد و بست و ہشت دینار و ترکہ پسر غریق چہل و ہشت دینار درین صورت
بر مذہب اکثر اشہر ترکہ ہر یکے جداگانہ تقسیم کردہ از ترکہ پسر غریق ثمنش کہ شش دینار ست بزوجہ باقی چہل و دو بہ پسرش
بدہند و از ترکہ پدر غرق شدہ ثمنش کہ شانزدہ دینار ست بزوجہ باقی یکصد و دوازدہ بہ پسر زندہ او رسانند و بنابر روایت
ثانی کہ مختار امامیہ ہست اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار دادہ ثمن ترکہ اش کہ شانزدہ دینار ست بزوجہ او دہند و باقی را
میان ہر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاہ و شش دینار بہر یکے خواہد رسید بعد از ان پسر را میت پدر را وارث فرض
کردہ سدس ترکہ اش کہ ہشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصہ پدرش رسانیدہ از ان یکی بزوجہ ہفت بہ پسر
زندہ پدر غریق رسانند و ثمن ترکہ پسر غریق کہ شش دینار باشد بزوجہ و باقی سی و چہار دینار بہ پسر پسر غریق دہند و پنجاہ
شش دینار کہ از ترکہ پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیدہ ہست ثمنش کہ ہفت دینار باشد بزوجہ و باقی چہل و نہ دینار بہ پسر او رسانند پس
بزوجہ پدر غریق ہفدہ دینار و بہ پسر زندہ اش شصت و سہ دینار بزوجہ پسر غریق سیزدہ دینار و بہ پسرش ہشتاد و سہ

شود مرتد* وارث هیچکس نمیگردد* مرتد گشته جملهٔ اهل بلد* پس توارث میان شان باشد* یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود و مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر درینصورت که اگر جملهٔ اهل یک بلده مرتد
شوند پس توارث درمیان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثهٔ او باقربای موجودهٔ او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید
ونزد علمای اثنا عشریه مرتد و مرتده خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثهٔ مسلم او
اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال ست و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکسی از مسلم و مرتد نمیتواند شد و باوجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانهٔ آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد مهلت تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهلسنت ست زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و در بینونت و حبط
مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر*** مسلمی را اگر گرفته به بند* کافران بسوی دار حرب برند* تازیا
مسلم ست اسیر* حکم او عین حکم مسلم گیر* ور بگشت از طریقهٔ اسلام* عین مرتد شناس در احکام* از آنجا که اسیر را درینصورت
حکم مفقود و محل ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته بسوی دار حرب ببندند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقهٔ اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت* گر ز اسلام و کفر نیست خبر* هم ز موت و
حیات نیست اثر* پس اسیر ست درچنین هنگام* مثل مفقود در همه احکام* یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست درینوقت اسیر در همهٔ احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین و هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثهٔ اسیر
دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند درانصورت
البته قاضی را میرسد که حکم بافتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی*** جمعی ز اقربا که باهم شان*
از قرابت توارث ست عیان* دفعةً آن جماعه غرق شدند* یا همه مبتلای حرق شدند* شده بالجمله آنچنان معلوم*
که نشد سبق مرگ کس مفهوم* هر قریبی که او بقید حیات* هست وارث شود ازین اموات* نشود وارثی یکی دیگر* زین جماعه
بمذهب اکثر* یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعةً غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
درگرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

اول را بوجہ تباین در ثانی ضرب کنند واز پنجاہ وشش کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ پرداز ند برای زوج از مسئلہ حیات چہار بود
بعد ضربش در مسئلہ وفات بست وہشت حاصل میشود وبرایش از مسئلہ موت سہ بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست وچہار
میشود وہمین اقل ست کہ بوی بدہند وبرای ہر دو اخت از مسئلہ حیات دو بود بعد ضربش در مسئلہ وفات چہاردہ میشود وبرای آنہا
از مسئلہ ممات چہار بود بعد ضربش در مسئلہ حیات سی ودو میشود پس چہاردہ کہ اقل نصیبین ست بآنہا دادہ شود باقی ہجدہ
از تصحیح بانتظار مفقود نگاہدارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چہار سہم باقی وی بدہند کہ بست وہشت کامل بوی رسد
وچہاردہ باقی ماندہ حق مفقود دارند واگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندہند بلکہ تمام ہجدہ موقوف بہر دو اخت
سپارند ونزد امامیہ بہر صورت مسئلہ از دو وتصحیح از ہشت باشد چہار از ان بزوج دہند ودو حق اخ مفقود دارند ودو باختین
رسانند وبصورت ظہور موت مفقود حصۂ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر ہمین اختین باختین رسد **بیان مرتد**
میرد وکشتہ گر شود مرتد * یا کہ ملحق بدار حرب شود * کسب اسلام وردتش ہر دو * دان حق وارثان مسلم او *
مذہب صاحبین ہست ہمین * لیک نزد امام اعظم دین * ہرچہ مکسوب حال ردت اوست * موضعش بیت مال ہست ید وگفت
شافعی گفت ہست بیت المال * موضع مال کسب ہر دو حال * ہرچہ بعد لحوق کسب نمود * فیئی بالاتفاق خواہد بود *
مرتد آنست کہ از اسلام برگردد وبعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد وحکم مرتد آنست کہ اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشتہ شود یا از دار اسلام گریختہ بدار الحرب ملحق شود وقاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچہ در حالت اسلام ودر حالت
ردت کسب نمودہ مال آن ہر دو حال حق ورثۂ مسلم اوست ہمین ست مذہب صاحبین رحمہما اللہ لیکن نزدیک امام اعظم دین
ابو حنیفہ رحمہ اللہ ہرچہ در حالت ردت کسب نمودہ جای وضعش بیت المال ست وہرچہ در حال اسلام کسب کردہ بود
لابد حق ورثۂ مسلمین اوست وامام شافعی فرمودہ کہ موضع کسب ہر دو حال از اسلام وردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند ومرتد ہرچہ از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نمودہ ست آنہمہ باتفاق امام اعظم وصاحبین وشافعی
رحمہم اللہ فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد وبورثۂ او نمیرسد زیرا کہ مسلم از کافر حربی وارث نمیشود وآنچہ مرتدہ راست در
ہر حال * وارث مسلمش برد آنمال * یعنی مالیکہ زن مرتدہ مالک آنست در ہر حال ای خواہ در حال اسلام کسب نمودہ
یا در حال ردت حاصل کردہ بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواہند یافت نزد امام ابی حنیفہ واصحاب وی ووجہ فرق در
مرتد ومرتدہ آنست کہ بر مرتد بعد ارتداد تا سہ روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبہا ورنہ اورا بکشند پس حکم موتش
مستند بر وقت ردت اوست کہ بمجرد ردت ہالک گردیدہ ازینجاست کہ مکسوب حال ردتش نزد امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ بورثہ نمیرسد
اگرچہ دای بون خ مہ اش از کسب ہر دو حال لازم باشد ومرتدہ اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکہ اورا حبس کنند تا توبہ
نماید یا بمیرد پس مکسوب ہر دو حالتش از ملک او باشد وبورثۂ مسلم او رسد واگر مرتدہ ملحق بدار حرب شود حکم مالش ومال
مرتد یکیست چون از بیان مع روثیت مرتد ومرتدہ پرداختہ آید بیان وارثیت ہر دو پرداختہ میشود ہر زن ومرد کان

مسئلہ از دو دہ کہ مخرج نصف است ۱۲ منہ

بیان مرتد

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده‌اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار است از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و اقرانش زنده نمانند ✽ مال مفقود جمعی از اعلام ✽ داشته وقف اجتهاد امام ✽ لیک از مال مورثان او ✽ حصهٔ او بدار ای خوش خو ✽ چونکه در مدتش نشد حاضر ✽ حکم مرگش ز شرع شد صادر ✽ مالش آن وارثان او ببرند ✽ که دم حکم بر ز عمر خورند ✽ بود مالیکه بهر او موقوف ✽ سازد بر وارث کسی مصروف ✽ که ز متروک اولی مفقود ✽ مال در حیز توقف بود ✽ یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته‌اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند مالش بر ورثهٔ او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته‌اند لکن از مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصهٔ مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب خواهد بود آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان بورثهٔ دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم مرگش از عمر بر میخورند یعنی زنده‌اند و مالیکه از برای مفقود از ترکهٔ مورثش موقوف بود بر ورثهٔ آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکهٔ او مال مذکور برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثهٔ مورثش بدهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه برایش نهاده‌اند بورثهٔ موجوده بدهند ✽ اصل تصحیح مسئله که در آن ✽ هست مفقود دانش نیسان ✽ زنده مفقود را بگیر اول ✽ از تصحیح مسئله بعمل ✽ بعد از آنش گرفته از اموات ✽ باز تصحیح کن بحال وفات ✽ نسبت هر دو مسئله بنگر ✽ ضرب و تصحیح همچو حمل شمر ✽ یعنی قاعدهٔ تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسائل باهم و تصحیح مسئلهٔ اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه بر کسی را از مسئلهٔ وفات مفقود رسیده در وفق مسئلهٔ حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئلهٔ حیاتش یافته در وفق مسئلهٔ وفاتش یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد ظهور حالش هر که مستحق بقیهٔ موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضره و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجود نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و اختین است و چون این یک بر رؤس ایشان منقسم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ و یکیک باخوات دهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا ثابت و هشت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم ازان باقی برآرند یعنی چهار ازان باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار فضل حصهٔ مادر ست به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصهٔ هر یک از ابوین شود بعد ازان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقهٔ مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند سوم بود حمل میت مبطن * ده حق والدین و هم حق زن * زانچه موقوف
بر تولد بود * پس بده حق دختر موجود * بهر تکمیل نصف پنج و نود * از تتمه نصیب بنت شود * ما بقی نه حق عصوبت دان
عصبه هست اب باو برسان * حالا بیان احتمال سوم میکند که اگر حمل میت مبطن و پوشیده بود که حین تولد موت او ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصهٔ اش بوده با آنها از مالیکه موقوف
بر تولد بود مسترد کنند بعد ازان حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف ست بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده سیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت ست از تتمهٔ سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت میشود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده است
به بنت برسد و ما بقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت ست به پدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده ما بقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعدهٔ
ردیه رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصهٔ اش بوی بدهند مثل پدر و
زوجهٔ حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذاشته است که در یکی از دو حال ذکورت و انوثت
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجهٔ حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ
و عم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** وارث کس نمیشود مفقود * وارثش نیز کس نخواهد بود * مال او را
نگاه باید داشت * مدتی زنده بایدش انگاشت * اختلافی بمدتش مرویست * فوق صد پنج یا که ده یا بیست * چون
ز اقران او نماند کسی * حکم مرگش نمود ما ندبسی * بعض گویند کز دم میلاد * چون نود بگذرد نه کم نه زیاد * حکم بر مرگ او بود
اولی * علماراست برهمین فتوی * مفقود عبارت از شخص غائب ست که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزلهٔ میت ست و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل احیا ست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز
تا آنمدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد اوست
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه برهمین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت سال
زندگانی کرد معترف خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود ست و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال ست و بسی از علما حکم مرگش آن وقت نموده اند

بیان مفقود

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئلهٔ اول هشت و ثلث مسئلهٔ ثانی نه با پس وفق
احد المسئلتین در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئلهٔ ذکورت چون در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئلهٔ ذکورت در وفق تصحیح انوثت ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از مسئلهٔ انوثت در هشت
که وفق تصحیح ذکورت ست ضرب کنند بست و چهار میشود و چهار سهام کلو احد ابوین را از مسئلهٔ انوثت در وفق تصحیح ذکورت ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصهٔ کمتر زن حامل ست او را بدهند و سه سهم از اکثر حصهٔ وی بر ظهور حمل موقوف دارند و
سی و دو که کمتر حصهٔ هر یک از والدین ست بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصهٔ هر یکی از آنها بر تولد ولد موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصهٔ چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصهٔ چهار ابن اکثر ست و اگر سیزده باقی از مسئلهٔ
ذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس این
حصهٔ دختر را در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصهٔ کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این همه سهام که باقی میمانند آنرا بعد وضع حمل منقسم گردانند و بمذهب
امامیه درینصورت اصل مسئله از بست و چهار ست کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد رؤس بنت و ابنین باشد
حمل از ان با بوین و پانزده بزوجه و سیزده به بنت بدهند و باقی پنجاه و دو حق دو ابن برای حمل نگاهدارند و متولد شود اگر دختر
واحده یا زوجه واحده اکثر + جمله باقی که موقوف ست + در نصیب بنات مصروف ست + یعنی بعد تقسیم بورثهٔ موجوده و نگاهداشت
مال باقی بحصهٔ حمل احتمال چند صورتست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاهداشته بودند در حصهٔ بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست
و آن از مسئلهٔ انوثت شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئلهٔ ذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قدر درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از ان به بنت داده یکصد و پانزده نگاهداشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقهٔ تقسیم همانست که اگر سهام آنها بر رؤس بقسمت صحیح منقسم شود فبها و رنه بصورت توافق وفق رؤس را و بصورت تباین
کل رؤس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقهٔ مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
تفتین کم مسئله شان هشتاد میشود در حصهٔ بنات میباید لکن چون در مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند سه شود از حمل گر پسر پیدا + فوق یک یا یکی بود تنها + پس باقی سه بهر زوجه بر آر + بهر ابوین هم چهار چهار + حق بنت و بقیه
کن یکجا + کل بر اولاد منقسم فرما + احتمال دوم اینست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمه الله است بدینطریق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان هردو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین هردو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعدادش اکثر باشد اکتفا کنند واگر درمیان هردو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هردو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند ه

پس سهامیکه از ذکورت او	حصهٔ هرکس ست ای خوشخو	زن تصحیح کز انوثت او ست	در توافق بود فقط ضرب نکوست
بعد ازان حصهٔ انوثت گیر	زن تصحیح حالت تذکیر	یا بوفقش توافق ست اگر	حاصل ضرب هردو حال نگر
ده بهر وارث از نصیب او	هرچه کمتر بود ازین هردو	فضل هر وارثی نگهداری	مستحق را بوقت بسپاری
همه باقی پس از ظهور ولد	ده بوی گر همه حقش باشد	ور بود مستحق بعض ازان	باقی را بوارثان برسان

چون از قاعدهٔ تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج سهام هردو حالت بیان میکنند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه از مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هرکس رسیده در کل تصحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد و اگر میان هردو مسئله تباین باشد و اگر میان هردو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد ازان سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل بهر یکی از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت شد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب بهر دو حال ملاحظهٔ کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هردو حصه او هرچه کمتر بود بدهند و فضل حصه تا نیم زائده هر وارث را نگاهدارند هرکه مستحق آن فضل باشد بروقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه بمولودیکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن مولود مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن مال ست آنقدر بکو رسانیده ما بقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هرکسی موقوف بر ظهور حمل بوده بآنکس بدهند ه

گر ز شخصی بماند یک دختر	هم زن حامل واب و مادر	گر بود حمل در شمارهٔ مرد	صحت از بست و چار باید کرد
ور بود در شمارهٔ انثی	صحت از بست و هفت دان آنجا	وفق یک زین بجملهٔ دیگر	دو صد و شانزده شمار ثمر
بدهی بست و چار زین حاصل	حصهٔ کمتر زن حامل	هر یک از والدین را برسان	سی و دو کمترین حصهٔ شان
سیزده سهم ده حق دختر	که همین ست حصهٔ کمتر	یکصد و پانزده که میمانند	منقسم بعد وضع گردانند

هرگاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرده که اگر شخصی در وارث یکدختر و یک زوجه حامله و پدر و مادر باقی مانند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث مسئله منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاد این ولد فرزند میت ست و وارث میت ست و اقربای میت
اگر بمیرند وارث آنها نیز باشد و اگر خودش بمیرد مورث اقارب میت او را دانند و اقربای میت را وارثش گردانند و اگر حامله بعد
انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن مولد از زینهار وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید دانست
بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و همت حامل اگر زن دیگر سر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث میرسد
بولد و ورنه زینهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجهٔ میت نباشد بلکه زوجهٔ دیگری از اقربای میت است بر سر شش ماه یا در کمتر
از ان مع لود از وی متولد شد درینصورت نصیبهٔ میراثش مع لد مذکور میرسد زیرا که علوقش قبل الموت تیقن و متحقق شد باو اگر
اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن مع لد زینهار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالیدنهٔ نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجهٔ میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده
شود پس اینجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه زحملی که داخل و رسته است از میت باشد یا از اقربای او و اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد و اگر بر سر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی ست
که استناد حمل از ان بوطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد و گر اقل ولد برآید و
مرد حظ میراث را نخواهد برد اکثرش گر برآید و بمیرد حظ کامل ز ارث میگیرد گر خروجش بود ز جانب سر معتبر سینه است
در اکثر ور خروجش بود ز جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان عدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود چون از
شرائط توریث حمل حیات او ست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نداشت
لکن بحالت مع آنکه هنگام زادن بیان تعیین بیان موت ضروری بود بنا بر علیه میگوید که گر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمده و مرد
نصیبهٔ میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد برآید و بمیرد نصیبهٔ ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد
برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از ان بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش
از جانب پا باشد آنجا برآمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر ازین زنده برآید بعد از ان بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت مثل جنبش مضغهٔ گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

اکنون قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ ابیاتی که حمل در وی رسته است بیان میکنند و میگویند که علما را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده
ارادیه بنیه شرط کرده اند
ساز تصحیح مسئله یکبار
تا چه بود ست ای خردیور
ضرب کن وفق یک بکل دگر
حین تصحیح مسئله بشمر

علماراست در مسائل حمل
بهر تصحیح ضابطی ذی الشمل

فرض کن بار دیگرش انثی
باز تصحیح ساز مسئله را

اکتفا در تماثل ست بیک
در تداخل باکثرش بشناس

ور تباین بود همه یک را
در جمیع دگر بزن آنجا

حمل را از ذکور کرده شمار
نسبت هر دو مسئله بنگر
در میانش تو افق ست اگر
حاصل ضرب هر یک ای دلبر

هر نصیبی که آن بود اکثر	از حظ چار ابن یا دختر	بو حنیفه برای حمل نهد	دیگر انرا اقل حصه دهد
وز محمد دو قول شد مروی	زان یکی آنکه بهر حمل نهی	حصهٔ سه بنات یا سه پسر	هر نصیبی که آن بود اکثر
قول ثانی که حصهٔ دو پسر	یا دو دختر هر انچه هست اکثر	نه پی حمل و ده بقیهٔ آن	ورثه را اقل حصهٔ شان
از ابو یوسف ست هم مروی	دو مین قول لیک نیست قوی	بلکه از وی مقولهٔ اقوی	که درینجاست بر همان فتوی
هست مروی که حق یک دختر	یا حق یک پسر که هست اکثر	بایدش از برای حمل نهاد	ورثه را بقیه باید داد
لیکن اخذ کفیل هست ضرور	تا کند جبر نقص بعد ظهور		

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از ان بود با انتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورتی قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی را که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و تبدل نمیشود اگر بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و ازید باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصهٔ شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راوی است و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از ان هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده آنست که برای حمل حصهٔ سه دختر یا حصهٔ سه پسر هر چه ازید و اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصهٔ دو پسر یا دو دختر هر چه ازید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیهٔ ترکه دیگر ورثه را اقل حصهٔ آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حمل بر همان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درینصورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش نماید یعنی اگر از حمل زائد از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه آنست که برای حمل حصهٔ دو ذکر نهاده شود و بورثهٔ دیگر اصل حصهٔ آنها اگر وجود و عدم حمل در تزیید و تنقیص نصیبهٔ آنها دخلی نبود بدهند ورنه اقل حصهٔ ورثه بآنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مو الید واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجهٔ میت ست حامل اگر	زاو بر ختم مدت اکثر	یا بکمتر ز اکثر مدت	بزمانیکه باقیست عدت
وارث میت و اقارب آن	مورث شان هم آن ولد را دان	زاد گر بعد اکثر مدت	یا که بعد از گذشتن عدت
وارث و مورثش ازان زنهار	بعد مردن علوق آن بشمار		

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله که حملش احد الورثه باشد زوجهٔ میت ست یا زوجهٔ کسی دیگر از اقربای میت ست پس اگر حامله زوجهٔ میت ست و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا بکمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

لکن از چهل تصحیح * حصه هر یک بدان بدین توضیح * سیزده زان بود حق خنثی * هیجده ابن و نه حق انثی * هر چه از پنج یافته
هر کس * ضرب آن در چهار باید و بس * انچه از چهار یافته هر یک * ضرب در پنج بایدش بشک * حاصل هر دو ضرب را ایجان
حصه هر یکی از ان میدان * یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست در یکحال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظه رؤس ابن و
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض المذکورة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست نظر
بر رؤس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین ست یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از ان تصحیح مسئله
کنند و حظ هر یکی ازین اشخاص ثلثه بدین توضیح بدانند که سیزده زان حق خنثی ست و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام انست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار بباید و انچه از مسئله چهار هر یک یافته ضرب
آن در پنج بباید و حاصل هر دو ضرب حصه آن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت شد
از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده ست و همچنین بحصه دیگران پی بری و اگر با فرض
خنثی ورثه دیگر نیز شریک باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل المخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بانها رسیده با
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقش که از تصحیح مسئله خودش بوی رسیده در
اعدادیکه از مسئله اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی مانده ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند و مثال صورت فوق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بالفرض در ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو اتوافق
بالنصف ست پس نصف احد هما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین که دو است ضرب کرده بست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه بباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده بیان حمل * مدت حمل منتهاش کمال * هست در ابحنیفه دو سال *
لیث بن سعد شد بسه قائل * سوی چار ست شافعی مائل * قول زهری مخالف اینهاست * که بود هفت سال بی کم و کاست
لیک هر یک اقل مدت آن * غیر شش مه نکرده است بیان * چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در توریث
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتها کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله مائل بدان ست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه علام ست یعنی نزدش هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی ازینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند ــ در مثالی که گفته ام بالا + یک پسر است نصف و دختر را + سه ربع هست حصهٔ خنثی +
نیمهٔ مرد و نیمهٔ انثی + یک و ع وگر به بنت و ابن و هی + بهر خنثی یکی و نصف نهی + الغرض مسئله بهر صورت + یابد از نه بجد بیش
صحت + این مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک علی ده صحیح و حصهٔ دختر نصف علی ده است پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا نه صحیح گرفته چهار ازان با ابن و دو به بنت و سه بخنثی دهند
و اگر تقسیم میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت دهی درین صورت حق خنثی یک و نیم بنهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که ازان مسئلهٔ ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی ست بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابویوسف رحمه الله از نه تصحیح
مییابد و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند ـــ هست رای محمد دانا + که نصیب فریق خنثی را + بشمولش
دو باره کن تقدیر + گه زنش گیر و گاه مردش گیر + آنچه در هر دو حالتش برسد + نصف هر دو بر و بحصهٔ خود + عدد هر دو مسئله
بشمار + نسبت هر دو را ملاحظه دار + حاصل ضرب یک بوفق دگر + بستانی توافق ست اگر + حاصل ضرب یک بکل دگر +
در تباین بگیر ای دلبر + هرچه در دست آیدت زینها + بشمار دو حال زن آنرا + آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر + پس همان مقسم
فریقش گیر + باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابویوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده اند
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعدهٔ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبین شده
و مذهب شیعه عین مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه بر طریقهٔ ابویوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابویوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئلهٔ خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابویوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله اینست که نصیب فریقی را که خنثی ازان فریق ست بشمول خنثی دو بار اندازه
باید نمود در یک بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده بتصحیح مسئلهٔ فریقش باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هرچه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود دهد و برای تصحیح مسئلهٔ فریقیکه خنثی در آن ست
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا شمار کنی و نسبت در اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق ست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری بالجمله بتقدیر هر نسبتی هرچه ازین هر دو
مسئله درست تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال ذکورت و انوثت خنثی ست ضرب
کنی و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقش گیری یعنی تصحیح مسئله ازان شماری ــ
در مثال گذشته در یکحال + بهر خنثی بود دو خمس از مال + لیک در حالت دگر او را + ربع مال ست حق یک انثی + مسئله را

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش بهفت عول کنند و یک سهم بخنثی برسد و چه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد انست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی مثل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین وی رحمهما الله رفته اند و
همین روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
سه هست مختار عامر شعبی ٭ قول عبد الله ابن عم نبی ٭ که بخنثی حواله باید کرد ٭ نصف هر یک از حصه زن و مرد ٭ یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان ست قول عبد الله
ابن عباس رض که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نموده و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر با او ست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن باو بدهند و خود خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین ست مذهب شیعه در باب خنثی سه لیک مضمون قول عامر را ٭ هر یک از صاحبین گفت جدا ٭
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت سه گفت ابو یوسف اولا تقسیم ٭ کن بمرد و زن از شریک و سهیم ٭ پس فریقی کزان بود خنثی را ٭ نصف یک مرد و
نصف یک انثی ٭ حصه کامل از برایش دان ٭ صحت مسئله بکن زین سان ٭ که اگر کسر در حق خنثی ست ٭ بسط سویش حق
فریقش راست ٭ پس فزودن بر آن حق خنثی ٭ بر شمردن صحاح آنهمه را ٭ نیست اگر کسر در حق خنثی ٭ جمله حصه اش بر اصل فزا معتبر
دان بهر دو صورت عول ٭ هست بالجمله این خلاصه قول ٭ یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولا
مال میت را بر زن و مرد که شریک و سهیم ورثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
ست اولا خنثی را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد ست نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوة
و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدینطریق نمایند که اگر حصیکه بخنثی رسیده
در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده و بر آن
بیفزایند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور ست و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در ان خنثی ست قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلا در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی ست چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند درینصورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست که

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد انهما با اولاد عمومه و خؤله والدین

بیان خنثی مشکل

وارث است

مشکل از خنثی + گاه مردش شمار و گه انثی + گر بجایش نصیب ان از مرد + کم بود زن شمار باید کرد + ور حق مرد کمتر ست از زن + داشتن زن شمار مرد احسن + هر که از مرد و زن بود محجوب + گر کنی جای خنثی اش منصوب + حال بدتر شمار خنثی است + جا محجوب چار خنثی را + رفته چون اکثر صحابه بدین + صاحبین امام اعظم دین + گر بود ابن و بنت هم خنثی + حظ خنثی ست نصف چون انثی + چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق ست از خنث بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این وصف موجود ست لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از ان گویند که انسان منحصر در مرد و زن ست و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل شخصی ست که آله زنی و مردی هر دو دارد یا هیچکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عداد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است ذکورتش اثبت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی ست پس هرچه از ذکورت و انوثت خنثی بر جهات شرعیه و عقلیه راجح اید در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی متبال باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نسا دارند و اگر هر دو آله مخرج بول بود اعتبار آله ایست که بول از ان آید و الا بر آمده و این جمله متفق علیه بین الفریقین ست و بصورت علم سبقت بول از احد الالتین صاحبین کثرت مقدار بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی بعضی از ایشان بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی شمردن اضلاع اهر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف مرد انگارند و تا ابد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد ست و اگر مثل نسوان پستان بر آرد و حائض شود و حامل گردد زن ست بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشده در شمار یعنی صاحب ایش ۱۲ خنثی مشکل خواهد بود و هرگاه وی در سلک ورثه میتی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف ست بنا علیه میگویند که اگر وارث ترکه کسی خنثی مشکل باشد آن را گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن زن از مرد یکه در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا یک پسر و دیگر ولد خنثی ست خنثی را از زن شمرده نصف حصه پسر خواهند داد و اگر حصه مرد یکه بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن احسن است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب اینجا خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش ست سه بزوج و یک بمادر و یک برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر خنثی از زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر کرا از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه منصوب کنی آنکس تو حصه جا محجوب گردد در ان صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن شد یا محجوب گردد و اگر مرد یا شد محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید دانست و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید و همچنین اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب

نزد اہل سنت مسئله از ۳ و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸

میت زید

ابویه — امیه

عمهٔ عینیه	عم علاتی	عمهٔ علاتیه	عم اخیافی	عمهٔ اخیافیه	خال اعیانی	خالهٔ اعیانیه	خال علاتی	خالهٔ علاتیه	خال اخیافی	خالهٔ اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درینصورت بنت الابن عمهٔ اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالهٔ اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش
ازین به بنت الابن عمهٔ اعیانیه دو و با ابن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خالهٔ اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و
خالهٔ اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خالهٔ علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نه چهار ازان با ابن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با ابن البنت خال و یک بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانهٔ شان باشد در ین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق ست و بطریقهٔ امامیه
درینصورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا اولا
در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصلش تصحیح مسئله نمایند
دوازده حق ابویه و شش حق امیه ست و ازان دوازده هشت سهم عمهٔ عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی
بالمناصفه بعم و عمهٔ اخیافیه رسیده باولاد هر یکی و اصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خالهٔ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شده باولاد آنها و دو بهر یک ازین خال و خالهٔ اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک ازانها و اولاد آنها منتقل گردد و بصورت نعدام اعیانیه
از هر طرفی علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب هر فرقه برافرادش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب
تصحیح نمایند ـ عمه و عم والدین عم شان * خاله و خال والدین یکجان * نیز اولاد شان و نسل ولد * همچنین عم و خال جد و جده و خاله
نیز عمه اینها * بعد ازان نسل شان و آن سفلا * همه احکام صنف رابع را * منتقل دان بجانب اینها * یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع
که عموم و عمه و خوال و خاله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد و
نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده همچنین پس باولاد و
نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی را بعد دیگری بجای عموم و عمه و خوال و خاله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی را اگرچه اسفل باشند از
متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بر همین چهار فرقه یعنی عموم و عمه و خوال و خاله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عموم و خوال
ابوین جدین پس عموم و خوال جدین جدین همچنین الی غیر النهایه قائم مقام عموم و عمه و خوال و خاله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در قوله همچنین
عم و خال الخ مفید فوائد عدیده ست اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت ست که بمنزلهٔ چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن ست و سهم واحد شان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست
پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند
بست بفریق ابویه رسانند هر یک از ان ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بنو العلات ست باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو چهار دو رؤس
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس چهار را در اصل مسئله ضرب کنند و از شش
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران وی رسانند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت ست پس
ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند و میان وی و سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست دو سهم از شش
حاصل ضرب که بفریق امیه رسیده یکی ازان حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس
دو ست و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست یک ابن
مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد و میان این رؤس اولاد خالات
و عمات تماثل ست یکی ازان باید گرفت و چون این را با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار ازان حصهٔ فریق ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عمه و بنت عم و سهم شش از جانب مادر و سه از جانب
پدر میرسد هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده ازان حصهٔ فریق مادر نسبت که بهر یکی از هر دو پسران
ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میاید و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم میاید و بر طریقهٔ امامیه اگرچه اصل مسئله از سه ست لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده ازان با بویات و هشت
بامیات خواهد رسید چهار ازان که نصیب عمهٔ اولی ست بهر دو پسران دخترش رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دخترش
رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و اینجا
مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیزی محتوی جهات ثلثه باشد نگاشته میشود

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین مع ولد ده وارث که جد صحیح و جدهٔ صحیحه با شد بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درینصورت اختلاف حیز قرابت جمع ثلث مال حق حیز ابائی ست و یک ثلث ازان حق قربای ورثیت و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریقها در یان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دائمی یعنی اگر بطرفها قربای درجی اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آنفریق با عیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابتست و بعد آن معتبر نسل وارثست یعنی اولاد عصبه و چون جانبها در یان عصوبت متصور نبود اعتبار نسل وارث انجا نیفزوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد و نزد ابو یوسف عقیل و فهیم ٭ حصه هر فریق آ تقسیم ٭ در فروع ست برسر ابدان ٭ بالحاظ جهات لیک در ابدان ٭ بطریق محمد دانا ٭ قسمت صنف اول ستاینجا ٭ که بود مقسم نصیب فریق ٭ بطن اعلی الخلاف بالتحقیق ٭ لیک در وی جهات نیز عدد ٭ از اصول و فروع اخذ کنند ٭ در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلافست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهت ست سهام هر دو جهت او را رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی الخلاف ست یعنی اول بطنیکه دران اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن در بطن اعلی الخلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکنند و بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بدینصورت

نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح ۳۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

زید

فریق ابویه | فریق امیه

	عمهٔ علاتیه	عمهٔ علاتیه	عم علاتی	خالهٔ علاتیه	خالهٔ علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنی	بنتی		بنتی	ابنی	
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰		۲	۸	
نزد محمد	۶	۱۸		۲	۱۰	
نزد امامیه	۴	۱۲		۲	۶	

اصل مسئله از سه ست دو ازان حق حیز پدریست و یک ازان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی باشد

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور نخواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم شامل با ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت هست
درینصورت هر کسی که ولد عصبه است بعم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست سه پس اگر دختری بود از عم ؛ دانی ازین عمه اش اقدم ؛ لیکن درصورتیکه هر یک ازان ؛ در جهت هست
از بنو الاعیان ؛ و ازین هر دو عمه اعیانی ؛ مگر علاتی ست آن ثانی ؛ پس همه مال را درینصورت ؛ هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت تساوی باشند مگر یکی ازان ولد عصبه بود صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم ست لکن درصورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذی رحم ست
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که اگر ازین هر دو یعنی عم و عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی ست پس تمام
مال را درینصورت آنکس خواهد برد که قرابت او قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایة خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی با آنکه ولد ذی رحم
ست بر ثانیه با آنکه ولد وارثست تقدم دارد چنانکه گذشته در قرابت چو قویست صریح ؛ در برادر لابوین ارثش ترجیح ؛ پسر عمه از
بنی الاعیان ؛ اقدم از بنت عم لاب بیدان ؛ چون اولا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابت
مستحق میراث میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح ست برادر لابوین ارثش ترجیح باید داد یعنی
اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری آن ولد وارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح یابد زیرا که ترجیح
بامریست که در ذاتش موجود ست و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود ست که آن عصوبت باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم ست بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت سه مذهب بعض گرچه هست
اینهم ؛ که همه نسل وارث ست اقدم ؛ پس همه مال را بود تنها مستحق بنت عم لاب اینجا ؛ یعنی ظاهر الروایة همان بود که قوی القرابة بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشائخ ست که در میراث نسل وارث از همه اقدم ست پس بنا برین اینجا یعنی درین مسئله متقدمه تمام
مال متروکه را تنها بنت عم علاتی مستحق ست سه در قرابت مساویست الا مختلف حیز قرابت ها ؛ اعتبار عصوبت و قوت ؛ نیاید درین
صورت ؛ دو ثلث حق حیز آباست ؛ یک ثلث زان قرابت ام رست ؛ معتبر در فریق ها دریان ؛ مقسما قوت قرابت دان ؛ معتبر جانب
پدر دانی ؛ قوت نسل وارث فانی ؛ حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت مساویست لکن حیز قرابت تنها
مختلف ست که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام درینصورت اعتبار عصوبت و قوت نمایند یعنی بهمین نظر نکنند که مثلا جانب
ذوی الارحام ابویه کسی ولاد عصبه ست و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت ست پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاتی یا اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز مادر است و ثلثین حق حیز پدر است و متحد باشند یا متعدد مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع کلالات جهات ثلثه در حیز کلالة الاب بکلالة الابوین مسقط است و از حق هر متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیمابین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر مثل حظ الانثیین است و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود ✽ چون لام و اب اند عمه چنانچه که بخالات مادری جمع اند ✽ همچنین عمهٔ لام و ابی ✽ که با آن خاله است اعیانی ✽ این امثله عدم اعتبار قوت قرابت ذوی الارحام در صنف رابع است که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدد یا خالات اخیافیه متعدده جمع شوند هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات و یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عم اخیافیه که با خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود و در این باب حکم فریقین متحد است بیان حکم اولاد صنف رابع ✽ حکم اولاد صنف رابع و ان ✽ با بیان صنف اولین یکسان ✽ که بمیراث اقرب است اولی ✽ در تساوی مقدم است اقوی ✽ لیکن با اینهمه شرط و منضم ✽ وحدت حیز قرابت هم و در تساوی اقدم آن باشد ✽ عصبه بنفسه آنکه هست و لد ✽ چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد بنات الابن است هر چند که پائین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات ساقطه اند هر چند که بالاتر روند اولاد آنها داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوه مطلقا و بنو الاخوة لام اند هر چند فروتر باشند اولاد دیگر خارج ازان صنف باشد متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم اولاد شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکنند و میگویند که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول یکسان دانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت است از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود و در صورت تساوی القرب بعد قرابت قوی مقدم است لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز منضم شود یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی است از کسیکه قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه و اولاد عمهٔ علاتیه و اولاد عمهٔ اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم است و اگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند و همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر است و نزد امامیه اولاد هر یکی از اینها قائم مقام آبای خود است و اولاد عم و عمهٔ اخیافیه با اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه ارث سدس است اگر یکی باشد و ارث ثلث است اگر زائد بر یک بود و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه است و همچنین در اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

بیان حکم اولاد صنف رابع

صنف

وخالات یا جمله از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیه و عمات علی الاطلاق درینصورت هر که از آنها اقوی ست اولی و اقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست برین معنی صاحبین و امام را اتفاق ست با جمله زن باشد
یا مرد هر کسیکه اقوی از نیها بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمه اعیانیه از عمه علاتیه و عم و عمه اخیافیه اولی ست و عمه علاتیه از
عم و عمه اخیافیه اولی ست همچنین خال و خاله اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خاله علاتیه از اخیافیه اولی ست و نزد علمای شیعه
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات باشند یا اخوال و خالات علاتیه را اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم مقام آنها
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیه و اگر نباشند بعلاتیه میرسد ۵ گر ذکور و
اناث مجتمع اند ۵ متساوی القرابت ای دلبند + اصل مشهور پس نگاه بدار ۵ ضعف انثی نصیب مرد شمار + یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاهداری
و مضاعف حصه انثی حصه مرد شماری و نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان مرد و انثی متساوی ست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس بهر عم و عمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد و بهر یک از عم و عمه اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین خواهد رسید
۵ همچو اخیافی اند عمی چند + که بعمات همچنین جمع اند + خواه خال ست و خاله مطلق + لیک هر دو ز یک جهت فی حق این +
مثال اجتماع ذکور و اناثیست که حیز قرابت شان متحد بود بدینطریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر که با
همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم جمع شوند
لکن خال و خاله هر دو از یک جهت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست خاله هم علاتیه
باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت لکن
نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
۵ مختلف حیز قرابت اگر هست پس ضعف و قوتش منگر + بل ثلث ده نصیب مادریان + دو ثلث جانب پدر برسان + حق
هر فرقه بر سر اشخاص + میشود منقسم بقسمت خاص + تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از آن از جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصه کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند بدهی و دو ثلث بحصه آنانکه منتسب جانب پدر میت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بسر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه با اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید بلکه درینصورت قوت و ضعف هر فرقه بر اقربیت اشخاص آن الفرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمه اعیانیه و خال اعیانی وارث
خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمه اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند و دو ثلث یک

براخوة واخوات باعتبار عدد فروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست و ثلث آن یک باشد بر بنی الاخیاف ثلاثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت ست که رؤس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه رؤس و سه رؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس سه عدد رؤس را در اصل مسئله ضرب کنند تا نه حاصل شود و از ان مسئله تصحیح یابد و تر دامامیه نیز درین صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و آن ثلث علی السویه بر اخ و اختین منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و از ان دو بنت الاخ حق پدرش و یک یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به سه بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و سه ابن سه اخ سه بنت گذاشت و هر اخی مختلف جهت میت بود آنکه نسل برادر عینی ست وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل ذوی العصوبة نیست حکم این مسئله نزد هر دو یکیست یعنی واگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولادش هستند جهت مختلف میت داشت یعنی یکی عیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست واز هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و نهجی در ان اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

میت زید

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی از ان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد

بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین منفرد واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقاً باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها تنها ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع وی شود بالاتفاق بین الفریقین چند شخص اند مجتمع گر ازان متحد حیز قرابت شان اندرین صورت اقدم ست اقوی پدری زیاده سهم لی و زینهمه اقدم ست اعیانی اتفاق همه برین دانی هر زن و مرد کان بود اقوی هست بالجمله اقدم و اولی یعنی حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص از ان صنف مجتمعاً باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب اب هستند مثل اخوال

یعنی اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه

بیان صنف رابع

براصول القسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ماسوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند ـ از سه اخ اگر سه بنت هست مگر بجهت هر برادر دست دگر ـ همچنین از سه اخت سه دختر ـ هم سه ابن از سه خواهر گیر ـ پیش ابو یوسف اندرین حالت ـ نه فروع از چهار شد قسمت ـ هست اقدم فروع اعیانی ـ فرع علات بعد آن دانی ـ بعد از اینها فروع اخیافیست ـ لیک ماقبل بعد را نافیست ـ این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدینطریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

مسئله
میت خالد

هر سه عیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بملاحظهٔ رؤس اربعهٔ ابن و بنتین که فروع اربعا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم ست یعنی با وجود اولاد اخ و اختین عیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات را شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع عیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه فروات الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه است و معنی این مصرع «لیک ماقبل بعد را نافیست» اینست که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند از استحقاق یا ز میدارد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد عیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافیست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع و حاجب است ـ و ز محمد القسمتش مرویست ـ که ثلث حق فروع اخیافیست ـ باقیش حق فرع اعیانی ـ هست قسمت مرین نمط دانی ـ ثلث اولین سه حصه شود ـ متساوی بهر یکی برود ـ کرده قسمت بقیه را بر شش ـ سه ازان سهم بنت و اخ بر کش ـ دو ازان حق ابن اخت بدان ـ حصه بنت اخت واحد ازان ـ پس محمد بنا بقول صریح ـ مسئله از نه کند تصحیح ـ هرچه بالا مذکور شد مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه است و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین عیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه است منقسم بسه حصه شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان حق ابن الاخت عیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت عیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل بتقسیم مال

که ابو یوسف وحید زمان * قائل قسمت است بر ابدان * و پس نزد محمد ابن حسن * حصه مرد مثل حصه زن * که بود نزد وی اعتبار
اصول * و اختلاف فروع نامقبول * این اشکال تقدیم و ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسئله اینست
که شخصی مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت و این هر دو اخ و اخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتیست و دیگری از بنو الاعیان است در همه صور تنها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول به فروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال بر اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان تمام ریث اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام بر ابدان قسمت میفرماید که در موارثت هر جا
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف وصف فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بالقرابت ها درست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حق اینها باوجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت تساوی باشد و نزد علماء شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست * اگر تساویست در عصوبت باهم * یا بنفی عصوبت
است باهم * یا یکی نسل اهل فرض دیگر نسل اهل عصوبت است و نزد ابو یوسف اعتبار اینجا * نیست جز قوت قرابت * و نزد محمد روایت
قسمت * بر اخ و اخت شد بدین صورت * که جهات از اصول میگیرد * و ضم کند باوی از فروع عدد * پس حق هر فریق از ایشان
منقسم بر فروع آن میدان * یعنی اگر در عصوبت باهم تساویست که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی درین صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست اینست و مثل اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت بر اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند بدین صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وی ضم کند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه و بیش اند اصل را دو یا سه و بیش گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول برسد
حق آن فرقه بر فروعش منقسم داند و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال بآنها رسد و اگر همه از
نسل زائد از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بآنها رسد و بهر صورت میان شان علی التسویه بر مرد و زن انقسام باید و
باقی مال در صورت وجود اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و در خصوص کلیه بمذهب امامیه همین است که مال

اصول

حاصل ضرب دوازده سهام اب الاب رسیده هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه حصه ام شش با ام الام
و سه بام ام الام برسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری برسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر هر دو جا للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلث که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه است و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده یکصد و هشت حاصل ضرب
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب دهند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکر تطویل لاطائل
دانستم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی است و بصورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده و ثلثان با بویه
یک ثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است ابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر اعلی الخلاف تقسیم کنند **بیان صنف ثالث** ـ صنف ثالث چو اول و ثانی است هر غیر اقرب را زان
هم اولی نیست ❊ گر تساوی بقرب شد باهم ❊ نسل اهل عصوبت است اقدم ❊ این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب را نیز اولی نیست
بل اقرب اولی است و اگر در قرب بایکدیگر تساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول وجود ذو رحمی
ولد العصبه در درجه ذو رحمی ولد ذو رحمی ممکن نیست از انکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولادش غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثانی نیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در صنف ثالث وجود ذو رحمی ولد صاحب فرض با ذو رحمی ولد ذو رحم که نیز متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و مابعدش خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ ❊ گر یکی بنت اخت است یک پسر
بنت ابن برادر است دگر ❊ خواه اعیانی این اخ و اخت اند ❊ خواه علاتی اند ای دلبند ❊ خواه علاتی است واحد ازان ❊ وان دگر
هست از بنی الاعیان ❊ پس همه مال را بود اینجا ❊ مستحق بنت ابن اخ تنها ❊ ور لام هست هر یکی زینها ❊ هر دو داده مضاعف انثی ❊

بیان صنف ثالث

۵ گر فریقی کثیر الاشخاص ست ❊ بر ہمہ قسمت حق خاص ست ❊ بطریقی کہ کرده اند بیان ❊ مرد را حصۂ دو زن برسان ❊ یعنی
اگر فریقی از فرقۂ ابویہ و امیہ کثیر الاشخاص ست یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچہ در مثال مذکور
جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص ہمہ اشخاص آن فریق حق خاص آنفریق را قسمت واجب است بدان طریق کہ بیان
کرده اند کہ مرد را حصۂ دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعہ بجانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی التسویہ
است و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصے مرد و چہار جد پدری و مادری چہار جدۂ پدری و مادری گذاشت بدینصورت
نزد اہل سنت اصل مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۲۷ ونزد امامیہ اصل مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

محسن

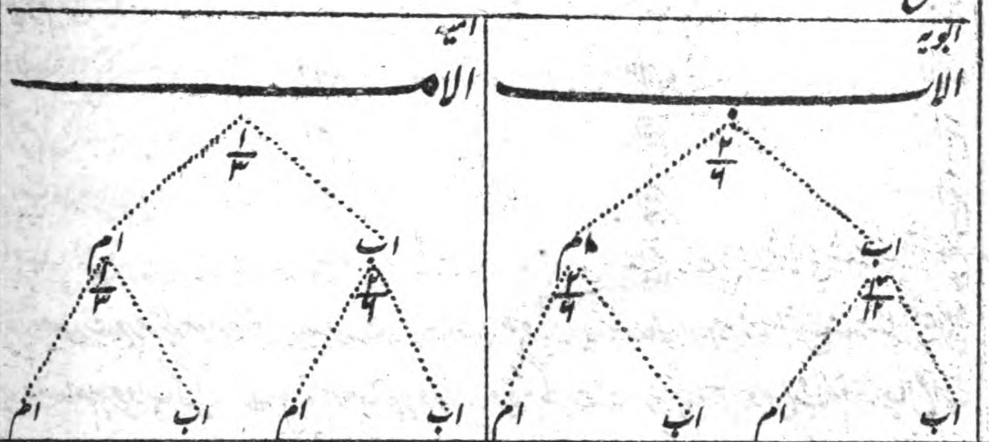

	اب	ام	اب	ام	اب	ام	اب	ام
نزد اہل سنت	۸	۴	۴	۲	۴/۳	۲/۳	۲/۶	۱/۳
نزد امامیہ	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

دربنصورت نزد اہل سنت بمذہب ابی سہیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی مصری دو شخص کہ اب اب الام و ام
ام الام باشند مستحق ترکہ نیستند و باقی شش کس کہ مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذہب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی بستی
ہر ہشت مستحق ہستند و بہر صورت اصل مسئلہ از سہ است دو سہم حظ اب و یک سہم حق ام در درجۂ اولی پس اب و ام را دو فرقہ
جداگانہ سازند و حقوق ہر یک را در اعلی الخلاف کہ مرتبۂ دوم ست تقسیم کنند و چون سہام ہر یک بر رؤس مرتبۂ دوم کہ سہ است
مستقیم نیست و میان ہر دو رؤس تماثل ست اصل مسئلہ را در سہ کہ رؤس یک فرقہ است ضرب کنند و از نہ کہ حاصل ضرب است
تصحیح نمودہ از شش سہام اب چہار بپدرش و دو بمادرش بدہند و ہمچنین از سہ سہام ام دو بپدرش و یک بمادرش سازند
پس اب الاب را یک فرقہ و ام الاب فرقۂ ثانیہ و ہمچنین اب الام را یک فرقہ و ام الام را فرقۂ دیگر جداگانہ قرار دادہ حق ہر فرقہ
با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سہام ہر یکی ازین فرق چہار گانہ بر رؤس آنہا بنا بر مذہب ثانی مستقیم
نیست و رؤس بعضہا باہم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقہ را کہ سہ است در تصحیح کہ نہ باشد ضرب کنند و از بست و ہفت

اب ام الاب پس درینصورت ترکه را برابدان آنها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین و معنی اولاد بیان مدلی و مدلی به در فصل حجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یابی مختلف بایدت که دریابی اول بطن کاختلاف در آن بست آنرا محل قسمت دان یعنی باوجود استوای منازل این صنف و صنف مدلی بهم که واسطه انتساب اند بسوی میت اگر مختلف بذکورت و انوثت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول بطنی را که دران اختلاف واقع ست و آن بطن را محل قسمت دانی وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی و طائفه نساء و زمره رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت مثالش نزد محمد رحمه الله مسئله از ۹ تصحیح از ۱۸

مسـ
بکرهم

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام ۱	اب ۲	ام ۱
اب ۴	اب ۳	ام ۳	ام ۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب ست که روس انها شش باشد مسئله از شش بود چهار سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر ست و در مرتبه چهارم روس اب و ام فرقه رجال و اب و ام فرقه نساء سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با روس آنها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد روس ست ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در درجه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه هشت و چهار للذکر حظ الانثیین هر سه و شش که سهام هر دو ام در درجه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درینصورت مسئله از شش باشد وللذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت یابد سه اختلاف ست در قرابت اگر جانبی ام و جانبی ست پدر تلثین ست حق طرف پدر و ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر باوجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف کی یک جانب ام ست و یکجانب اب درینصورت دو ثلث حق جانب پدر ست که حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب ام و رست که حصه ام باشد بالاتفاق درینصورت مسئله از ۳ و تصحیح از ۹

مسـ
معظم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	ب	اب	اب
اب ۴	ام ۲	اب ۲	ام ۱

درینصورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک از ان بمنزلهٔ یک ابن باشد مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را از ابن و
بنتین یک یک میرسد و همچنین ست نزد فرقهٔ اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکهٔ میت را بر سه سهم قسمت
کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصهٔ هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله درینصورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی الخلافات
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزلهٔ دو ابن که باعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی از ان
بمنزلهٔ دو بنت ست که هفت و شش اند پس مسئله از هفت باشد پسر را ازان چهار سهم و بنت متعددة الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم برسد و ذکور و اناث را طوائف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختر انش رسانند و سهام ثلثه هر دو
بنات را بر فروع آنها که یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بار و سها ربعه مباینت
داشت چهار را در اصل مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب که بست و هشت ست بقسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو
ازان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده برسد و شش ازان در حصهٔ پسر نهند لکن قول محمد رحمه الله
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابی حنیفه رحمه الله ست و در مسائل ذوی الارحام بر همین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه الیسریت و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن اولی + در تساوی بمرتبت
زینها آنکه مدلی بوارث ست اولی + و در تساوی منازل آنهاست + متفق وصف من هم یدلی ست + در قرابت
هم اتحاد بود + منقسم بر رؤس ایشان بیکدیگر یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب و همچنین
اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی مرتبه
قرب ازین جماعه که متساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی البصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی به آنجا ام الام ست که جده صحیحه باشد و آنجا اب الام
ست که جد فاسد بود و آبو سلیمان جرجانی و ابو علی البستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین ست مذهب امامیه و اگر منازل قرب و بعد ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی است
و وصف مذکورة و انوثه کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مرتب قرب و
ادلا بوارث و غیر وارث اوصاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف ذکورة متصف ست یا بوصف انوثت و در جهت
قرابت هم اتحاد ست که هر یک از جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

تصحیح مسئله است واگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آنها به سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بست و هشت میشود و بمذهب شیعه درین صورت مسئله
از سه است و تصحیح از شش و دو بهر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت
چار زان میدهد بهر دو پسر ما بقی سه نصیب سه دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را برابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از ان بهر دو
پسران بنت ابن البنت دهد و ما بقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از ان یک سهم رسد چون تتوریث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست نزد محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف این تتمه مباحث صنف اول ست میگوید که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده است یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداء تقسیم میکند و همین ست
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو الجهتین و
صاحب جهة واحده را در توریث یک حال شد بار روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول نه در فروع زیرا که او مال را
بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول ست احتیاج لحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرعش میرسد
اگر فرع ذات الجهتین ست حصه دو اصل خود خواهد یافت و نه حصه یک اصل خود سه گر دو دختر ز بنت بنت بود که همان ابن بنت
است و لد نیز از بنت دختر ثالث پسر هست مال را وارث هست به سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف نجسته حصال دو ثلث
حق هر دو دختر دان یک ثلث حصه پسر برسان بطریق محمدی که گذشت سازی تصحیح آن بست و هشت بست و دو
زان بدختران ده هی شش از ان حصه پسر بنهی لیک قول محمد ست اقوی هست ذوی رحم بران فتوی هاین مثال اعتبار جهات
قرابت که اگر کسی میرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر ست پس مورث
این هر دو دختر بمیت از دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آنها است بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳

میت
خالد

بنت بنت بنت
بنت ابن بنت
۱۴ ابن
بنتی
۲۲

بنزد ش محل قسمت دران بطن اعلی الخلاف لیکن دران صفت اصل معتبر باشد وز فروع ست اعتبار عدد پیشود منقسم بهفت سهام و اینچنین میرسد بذوالارحام که بود چهار سهم ابن ازان و باقی حصهٔ دو بنت بدان حظ هر یک بفرع او برسد و صحت از بست و هشت دران بیکد حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان مشروط کرده بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند مثالش بدینصورت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

میت بکر

بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت
ابن	بنت	بنت
نزد محمد ۶	۶	۱۶
نزد ابی یوسف ۴	۱	۲
نزد امامیه ۲	۲	۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثاثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت بنت دیگر مستحق اثاثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی الخلاف محل قسمت باید داشت لکن دران بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی الخلاف درینجا بطن ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن باید گرفت و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یک دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت پس مجموع روس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکهٔ میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار ازان سهم ابن بطن دوم ست و باقی سه ازان حصهٔ هر دو بنت بطن دوم دو ازان نصیب بنت ذات الفرعین و یک ازان حظ ذات فرع واحد پس فرقهٔ ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصهٔ هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافا ست و عدد سه نصف صحیح ندارد در اصل مسئله را که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سهام بنات ۱۲ سهام بنت بنت البنت هر دو پسر انش انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که ازان

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبه در بطن سادس گذاشت که نه از ان نسوان اند از اولاد بنات و ابنا و سه رجال از اولاد بنات و در این دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف رحمه الله و پیروانش از پانزده هست باعتبار عدد رؤس مع للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله از پانزده هست و تصحیحش از شصت زیرا که مال متروک را پانزده سهم کرده و لابد اول بطن که سه ابن مع نه بنت اند و عدد رؤس آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود ست که در اولاد ابنای ثلثه یک ابن مع دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه هست میان اینها للذکر حظ الانثیین تقسیم نمایند سه با ابن و سه بهر دو خواهران خواهد رسید پس ابن هر دو بنات را یک فرقه کنند و این ابن یک فرقه و سهام ثلثه ابن با آخر فرعش که اختلافی در ان واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف ست آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک با بنت رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف ست که شش بنت و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق بالثلث ست پس چهار را که ثلث رؤس ست در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله نمایند و ازین تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار از ان بفرع ابن اول که ولد عاشر ست و هشت بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم ست و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم ست خواهد رسید و سهام فرقه بنات که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل هجده حق بنات سته و هجده حظ ابنای ثلثه باشد و هر یکی ازین فرق ذکور و اناث را الفرق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف ست نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند و حظ ابن بفرع وی رسد و در فرقه هر دو بنت در بطن خامس اختلاف ست از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش با ابن بدهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق شان هجده سهام ست در بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها سه بنت مع سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس مع بنت و یک ابن مختلف شدند شش با ابن رسیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت خواهد رسید و این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه بهر دو بنات خواهد رسید و سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و درین صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده هست و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل بفرعش رسانیده شود ٭ هم محمد در اصل میگیرد ٭ صفت اصل و از فروع عدد ٭ اگر از بنت بنت بنت بود ٭ دو پسر وارث اثاثه جد ٭ نیز از ابن بنت بنت دگر ٭ مستحقش بماند یک دختر ٭ ز ابنه ابن جد ختر ثالث ٭ هست دیگر دو بنت هم وارث ٭ پس

مختلف ست که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است نزدیک ابو یوسف و حسن رحمهما الله طریقهٔ قسمت آن در فروع برابدان ست اثلاثاً دو ثلث با بن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت رسد و بطریق محمد رحمه الله قسمت این که در ین صورت در اصول ست یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثت همانست پس مال را اثلاثاً قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با بن بنت البنت حصه مادرش بدهند و نزد امامیه نظر باصول هر دو انصافاً بهر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد ای درین صورت قسمت مال اولاً باید بر خلاف فیکه اولاً زاید پس دو فرقه کن از ذکور و نسا جمع کن حظ هر فریق جدا پس با ولاد هر دو طائفه بین که کجا هست اختلاف درین قسمت حظ زمرهٔ اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اخلاف باز انجا جمع زن و مرد مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق هست و قسمت مال یعنی اگر از ذوی الارحام تا جدات واجداد آنها که بنات و ابناء متساویة الدرجات میت باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر خلاف باید که اولاً پیدا شده یعنی در بطنی که اول اختلاف بصفت ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولاً قسمت نمائی پس همان بطن را دو فرقه بکن یکی فرقهٔ ذکور و دیگر فرقهٔ نسا و سهام هر فریق را ازین هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد ازان با ولاد هر دو طائفهٔ مذکوره ببین که اختلاف بذکورت و انوثت در ینها کجاست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصهٔ هر فرقه از ذکور و اناث بر اخلاف و اولاد اینها قسمت کن و باز بعد قسمت این جماعهٔ زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه تا آخر باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه فرقه فرقه کردن و قسمت مال بر آنها نمودن ست و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ او تصحیح از ۶۰

میت زید

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۴	۶	۲	۶	۳	۹	۴	۸	۱۲

هریک + نیست از نسل وارثی هیچیک + یا بود نسل وارثی هریک + پس ابو یوسف و حسن بیشک + قسمت مال بر
سر ابدان + در فروعات کرده اند بیان + هر زنی راست نصف حصهٔ مرد + با صولش نظر نباید کرد + بل خلاف و وفاق وصف
شان یکسان + هست در مردی و زنی ایشان + یعنی اگر هریکی ازینها مساوی الدرجه است و هیچیک ازینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هریکی ازینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خودش و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت اب البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقهٔ اولی و واسطه و بین الابن و البنت
اگر هریکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد + و نزد محمد در اتفاق اصول + رای ابو یوسف و حسن منقول + و در خلاف است صفات اصول + قسمتش بر اصول شد
منقول + حصهٔ اصل را بفرع دهند + بخلاف فروع دل ننهد + چون از بیان مقولهٔ ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و
انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف است از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصهٔ هر اصل را بفرعش بدهند
و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند + پسری گر بود ز یک دختر + دختری هم بود ز دخت دگر +
هست بالاتفاق قسمت مال + بهر زن نیمهٔ نصیب رجال + آیین مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درینصورت یکی است که اگر میتی را یک ابن البنت است و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصهٔ مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با ابن و یک ثلث بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه
بر دو بنت انقسام یافته حصهٔ هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت را دختر + و ان دگر ابن بنت بنت دگر +
نزد آن هر دو طور قسمت آن + در فروع است بر سر ابدان + بطریق محمد این قسمت + در اصول است اندرینصورت +
بطن ثانی محل قسمت دان + حق هر اصل ده بفرع همان + آیین مثالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

امام اعظم دین + صنف ثانی ست اقرب الاصناف + بعد ازان اول از رهٔ انصاف + باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعهٔ مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد ازان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت ست بعد ازان
اصل وست بعد از وی جزو اب بعد ازان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به هست درینمقام و همین
ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی و صنف ثالث هر
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابوسلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابوالام از اولاد بنات قوی و اعلی ست چنانکه در درجه او ست
یعنی ام الام ذات الفریضه هست و زنیکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد ابوالام
در قصاص میت اگر مبادر قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود ۵ هست مختار صاحبین امام +
که میان صنوف ذوی الارحام + صنف ثالث مقدم ست ای راد + بر اب الام ز زمرهٔ اجداد + یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام ز زمرهٔ اجداد مقدم ست و راد بفتح را و تخفیف دال
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده

بیان صنف اول ذوی الارحام

۵ هر که اقرب بمیت از اینهاست +
بهر میراث اقدم و اولی ست + پس بنات بنات دان اولی + از بنات بنات ابن اینجا + ور مساوی برتبه اند بهم +
ز انمیان نسل وارث ست اقدم + پس ازینجاست بنت بنت پسر + اقدم از ابن دختر دختر + بعد ازان که از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس ازاحوال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب تر بمیت باشد میراث را همان اقدم و اولی ست
بنا برین قاعده بنت البنت که مدلی سوی میت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
هست اگرچه وسطه اش قوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه و درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بهمین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هرچند خودش اقوی ست لکن پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه بمذهب مختار درینصورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشد مضاعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد میرسد و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند ۵ گر مساوی نیست برتبه

بیان صنف اول ذوی الارحام

عباس ض نیز همچنین ست و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین ست
و امام شافعی نیز باین شرب رفته و قمقام بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم ست + هر قریبی که نیست آنرا سهم
عصبه نیز نیست ای ذوی فهم + هست در شرع ذورحم نامش + منقسم دان بچار اقسامش + یعنی آن صاحب قرابت
که وی را سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذورحم ست و آن منقسم بچار صنف ست + صنف اول بجانب
اموات + آنکه شد منتمی بدخل بنات + اول اولاد دختران بشمر + بعد ازان نسل دختران پسر + صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتمی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند + صنف ثانی که هست موتی را + انتما جانبش ع لی آنجا + نبود غیر دخل ام بالذات
اعنی اجداد فاسد و جدات + صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد از و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود + صنف ثالث که انتمای آن + سوی ابوین میت ست عیان
نسل اخت و بنات اخ دانی + نیز ابنای اخ لام خوانی + صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه هست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند + صنف رابع که منتمی ست همان + سوی جدین و جدتین ایجان + عمه و خال و خاله اموات + عم لام نیز از
ستوده صفات + صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب لاب و اب الام
باشند و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت ست
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
انیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عمومه و خوله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن + از ابو یوسف اینچنین مرویست + که همین بوحنیفه را مرضی ست + وز محمد روایت ست درین + که بقول

ودوازده بهر دو ابن وسه به بنت وی خواهد رسید واصل مسئلهٔ ام متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح ومافی الید ست
بود نصف از دو باشد وتصحیحش از چهار که بانه مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی ودو بود ضرب نمایند
تا صد وبست وهشت حاصل شود که همان مخرج مسائل واز ان تصحیح بطون اربعه است پس مافی الیدش سی وشش
میرسد بجده سهام زوج ست وبجده سهام اخوین که بهر یکے نه میرسد طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت
اول وآخر در مناسخه از مبلغ ✽ بهر ادراک حصهٔ هر یک ✽ بشنو از من طریقهٔ اینک ✽ گر تصحیح اول وثانی
هست بینونتی که میدانی ✽ حصهٔ وارثان اول را ✽ زن تصحیح دومین آنجا ✽ حصهٔ وارثان آن دیگر ✽ زن بما فی الید
همان دیگر ✽ اگر خواهی که سهام ورثهٔ هر یک اموات از مبلغ تصحیح بر آری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول ودیگر بینونتی
معلوم یعنی تباین ست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند وطریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه وبطن اخیر بود یعنی میت که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود ✽ هر دو باهم
موافق اند اگر ✽ گرچه مضروب هست سهم نگر ✽ وفق تصحیح ووفق مافی الید ✽ بهر ضرب سهام میباید ✽ یعنی اگر هر یک
از تصحیح اول واخیر باهم متوافق ست پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثهٔ میت اول ودیگر
مضروب سهام هر یک ست لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر ست وبرای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق مافی الید میباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح وسهام
ورثهٔ اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند بیان ذوی الارحام
✽ هست توریث ذو رحم منقول ✽ از کبار صحابه مقبول ✽ هست مختار بو حنیفه همین ✽ همبر اند صاحبین گزین ✽
لیک زید بن ثابت عمقام ✽ نیست قائل بارث ذوالارحام ✽ هست مختار مالک این مذهب ✽ رفت هم شافعی
بدین مشرب ✽ بدانکه ذو رحم بفتح را وکسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت ست ودر شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض وعصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور ست پس توریث ذو رحم از کبار صحابه واکثر آنها مثل عمر فاروق
وعلی مرتضی وابن مسعود وابی عبیده جراح ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وغیرهم رضی الله عنهم منقول شده ودر
روایتی از ابن عباس هم آمده وعلقمه وابراهیم وشریح وحسن وابن سیرین وعطا ومجاهد از تابعین هم بدان رفته اند
وهمین حکم مختار امام ابو حنیفه ست وبرهمین ائمهٔ صاحبین برگزیده که ابی یوسف ومحمد اند وفرسر نیز بهمین طرف رفته
وعلمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند وبا بعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
درما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست وروایتی شاذه از ابن عباس رض

طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت اول وآخر در مناسخه از مبلغ

بیان ذوی الارحام

واصف المسئلة من ۴ — ما فی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ — بینهما تماثل

اب موصوف	ام منعوته	زوجه مشکوره
	ثلث مابقی	ربع
۲	۱	۱
۴	۲	۲
۱۶	۸	۸

حامده المسئلة من ۶ — ما فی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ — بینهما توافق بالثلث

ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده
			سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محموده المسئلة من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴ — ما فی الید ۹ ثم ۳۶ — بینهما تباین

زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۲	۱	۱
۱۸	۹	۹

۱۲۸

الاحیاء

موصوف	منعوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درینصورت اصل مسئلهٔ حمیده بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است چون سه بزوج و شش بنت و دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئله ردیه است اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت سه سهم و واحد ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست و میان این هر دو تباین است چهار را که مسئلهٔ زوج بود درین چهار که بمنزله رؤس است ضرب نمایند و از شانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج و نه به بنت و سه بام خواهد رسید و اصل مسئلهٔ زوج متوفی که محتوی شال حالت تماثل میان تصحیح و مافی الید است بوجود ربع از چهار باشد و مافی الیدش نیز چهار و این هر دو متماثلین باهم مستقیم القسمت اند زوجه اش را یک و مادرش را نیز یک که ثلث مابقی ست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئلهٔ بنت متوفاة که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح و مافی الید ست بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث است پس وفق ثلث شش که قائم مقام رؤس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله است ضرب کنند حاصل قسمت که سی و دو باشد مخرج هر دو مسئله بود و درینصورت مافی الید این بنت هجده گردد و سه ازان بجده

میت که مافی الیداقل از تصحیح باشد ۵ ور تباین بود پس ای دانا * زن تصحیح اول آخر را * مخرج هر دو مسئله شمار * حاصل ضرب هر دو جای یار * یعنی واگر میان تصحیح مسئلهٔ میت ثانی ومافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب کن وحاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکوره شمار کن ۵ پس تصحیح سومین پرداز * وین سوم را مقام دوم ساز * جای اول بگیر مبلغ را * پس عمل کن چو ثانی واولی * آن ضوابط که گفته ام سابق * کن مراعات آن درین لاحق * بهمین نهج رابع وخامس * ثانی مبلغ ست چون سادس * قاعده واجب الرعایت دان * هکذا تا بلانهایت دان * یعنی چون از تصحیح مسئلهٔ میت دوم فارغ شدی پس بتصحیح مسئلهٔ میت سوم مشغول شو واین میت سوم را بجای میت دوم بگردان وهرچه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئلهٔ میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئلهٔ اول بگیر بعد ازان با این مبلغ وثالث همان عمل کن که در مسئلهٔ ثانیه واولی عمل کرده وآن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولاً مسئلهٔ میت ثالث را تصحیح کن وببین که میان تصحیح ومافی الیداو کدام نسبت ست بصورت توافق وتباین وفق وکل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور ضرب کن وحاصل ضرب را مبلغ هر دو صورت که توافق وتباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن وبصورت تماثل میان تصحیح ومافی الید احتیاج ضرب وتقسیم نیست و بهمین نهج که طریقهٔ تصحیح مسئلهٔ میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم و پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئلهٔ میت چهارم باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئلهٔ میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئلهٔ میت ششم باشد وهمچنین قیاس بکن و برای تصحیح مسئلهٔ هر یکی ازین اموات قاعدهٔ تصحیح مذکوره را بملاحظهٔ نسبت وضرب و غیرهما واجب الرعایت وبهمین طریقهٔ تصحیح تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم وسوم بتخفیف واو وتشدید آن هر دو در اشعار اساتذه آمده ۵ چون زنی فوت شد که مالی داشت * ورثه زوج وبنت وام بگذاشت * زان میان زوج قبل قسمت مرد * اب وام زوجه حظ ارثش برد * بعد ازان بنت مرد و وارثان * بنت وابنین وجده اش را دان * پس ام هم پیام مرگ رسید * زوج واخوین وارثش گردید * این مثالیست جامع طرق تصحیح بهر سه صورت تداخل وتوافق وتباین وصورتش اینست *

والهردی گوید ۵ در صورت وشیعنی از تعظم * خوانمش دو جهان جهان سوم * ۱۲ منه

حمیده المسئله من ۱۲ ترد الی ۴ وتضرب فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب فی ۲ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

زوج واصف	بنت حامده	ام محموده
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۴	۹	۳
۸	۱۸	۶
۳۲	۷۲	۲۴

ثالثها

رابعها

خدا دیگر وارثان خودش گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم مرده کسانی را
که وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این انتقال در
شریعت مناسخه است و وارث میت دوم بعمل نیست گر غیر وارث اول هست بریک و تیره قسمت هم که زیک
جنس وارثان اند بهم پس دوم میت ست کالمحجوب بل کالمعدوم لکن شود محسوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم زاد خلل
و اخراج میت ثانی تغییری و تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس بهم شده پس میت دوم مثل محجوب است بالکل لکن محسوب شود گویا وجود
در میان نبود چنانچه شخصی دو چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کوره مرده وارثی غیر
ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکهٔ میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد و وارثانند
غیر یکدیگر یا تغیر بقسمت ست اگر ابتدا کنیم میت اول ساز تصحیح بقصور و خلل ده بهر وارثی از ان تصحیح سهم او هرچه
کرده تنقیح پس تصحیح میت دیگر کوشی وانگه بحصه اش بنگر صحت مسئله با مافی الید که بنوعی مماثلت دارد ضرب و قسمت
دران نیاید رد کار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول اند
یا باوجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح
مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقح شده بهر یکی باید داد بعد ازان بتصحیح میت دیگر
کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکهٔ میت اول بوی رسیده و مافی الید او همانست نظر باید کرد که آن را با تصحیح مسئله ذات اش کدام
نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با مافی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی ست یا تماثل حکمی که تداخل باشد
بصورتیکه مافی الید اکثر از تصحیح بود درینصورت ضرب و قسمت کاری ندارد مسئله مصححه را بحال خود گذارند و مافی الید ش را
بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر از
یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از ینها مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درینصورت
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود دو به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین از سه ست و ثلث
هر دو اخت اعیانیه را و باقی یک ثلث با اخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه اموات
بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد و اگر نیست مافی الیدش چو با تصحیح استقامت پذیر بالتصریح پس بنوعی اگر
توافق هست وفق تصحیح دوم آر بدست بزن آن را با ولین تصحیح تا شود مسئله درست و صحیح یعنی و اگر مافی الید میت
دیگر با تصحیح مسئله همان میت صراحةً بالکسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و مافی الید نوعی از انواع توافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود پس الحال مافی الید
میت دیگر که از اولین ضرب تصحیح نصیبش شده بر تصحیح وی بالانقسام صحیح منقسم خواهد شد و هر دو توافق حکمی تداخل

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده و فرد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث نمیشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش ست و بنه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر ست از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث ما بقی بعد نصیب زوج و ام ست که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک ست و حصهٔ خواهر سه
هر گاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس را در سه ضرب
کنند بست و هفت میشود نه از آن حق شوهر ست و شش نصیب ما در و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس نیز بدرجهٔ
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
از دیاد نه پذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود بنا بر علیه اخت از ارث حظی نه برد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگر چه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله ست سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درینصورت یک حال دارد و از ثلث ما بقی بهتر ست و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد درینصورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی ست و نزد امامیه درین صور نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا و باقی
حق اخ و ورثه او خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت ست در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد

بیان مناسخه

ے مرد آن کز غنا تمتع داشت + ورثه مستحق مال گذاشت +
وارثی قبل قسمت متروک + نیز راه عدم نمود سلوک + سهم او حظ دیگران گردید + نوبت قسمتش و لی نرسید + که از ینها یکی بمرد و
گذاشت + آن کسانرا که وارث خود داشت + همچنین چند بطن بگیر + که به تقسیم مال شد تاخیر + نام این انتقال ای جانان +
در شریعت مناسخه میدان + مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل ست و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

برای جد افضل از مقاسمه و سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست ده از ان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از هجده اکثر ست از ده جزو از چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از ان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهته کمتر ست از پنج جزو هجده و سوم از ان سه امر سدس از جمیع مال متروک ست
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن که یکی
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث ما بقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست سه ما بقی را ثلث صحیح چو نیست * پس ببین اصل مسئله از حیثیت
ضرب کن مخرج ثلث در اصل * تا که اصل شود ثلث را فصل * آین بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکهٔ میت بعد اعطای نصیب ذی سهم دیگر سوا اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و ما بقی را ثلثی صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از حیثیت مخرج ثلث که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اصل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت سه چون گذارد زنی جد و مادر * اخت عینی و دختر و شوهر * پس سدس
بهتر ست در حق جد * هیچ جز حجب اخت را نرسد * مسئله اصل از دوازده دان * لیکن از عول سیزده گردان * این
مثالی ست که درو سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث ما بقی بعد نصیب ذی الفرض دیگر هر چند مثالش
سبق ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت عیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی میرد و جد و ام و اخت
اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث ما بقی ست و اخت اعیانیه را جز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای عیانیه علاتیه باشد بدرجهٔ اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن که سه
سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصهٔ جد ست باقی ماند یک و حق مادر سدس ست که دو باشد درینصورت یکی
افزوده سیزده نمایند و اخت را که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهته اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث ما بقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم
کمتر ست سه نزد زید ابن ثابت از اخوات * خواه عیانی اند یا علات * هیچیک نیست از ذوات الفرض * با جد الا در اکدریه بعض
زوج و ام جد و اخت اعیانی * صورت اکدریه را دانی * در حق جد مقاسمه بهتر * که بر و ضعف حصهٔ خواهر *
مسئله از شش و نه عائل * صحت از بست و هفت کن حاصل * که دو اخت اند جای یک اینجا * یا بجایش برادری تنها
نیست ره عول و اکدریه را * سدس کل برای جد ولی * یعنی نزد زید ابن ثابت هیچیکی از اخوات اعیانیه و علاتیه با جد

را سهیم کنند + چون جد و اخت عینی و اختین علاتی اند این اثنین + گر بجای دو اخت یک اخت ست یکی از طرفی
طرف تواند بست + از آنجا که بنو العلات ای اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند با جد هر چند وارث
نمیشوند لکن جد مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات یا بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد از ان که حصه جد جدا کرده شود اینها خائب و خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میروند
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی از ان بجد و دو اخ اعیانی را باید سپارند
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود دو از ان بجد و سه با اخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا
مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال فی اینهمه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر ست لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت
علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار رؤس کنند
و تصحیح از بست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد رؤس اختین علاتیه ست جد را هشت و اخت
اعیانیه را ده و باقی دو بهره دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره
نه برد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بجای
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد سه مختلط گر باین جماعه شود + صاحب حصه دیگر پس جد
بعد فرض سهیم میگیرد + انفع سه امور را بی کد + زان سه باشد مقاسمه یک چیز + مثل زوج و جد و برادر نیز + ثلث
ما بقی دوم باشد + همچو اخوین و اخت و جد و جده + ثالث آن سدس از جمله مال + بنت و اخوین جد و جده مثال +
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم عند کو انفع سه
امر میگیرد یکی از ان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو ست
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل ست از سدس تمام مال و از ثلث ما بقی دوم از ان سه
ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی بماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود همان تصحیح مسئله است جده را سه از ان بدهند و از پانزده باقی
ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را برادرین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

وازینجا تعنّا وشرحا تکمیل باقی می پردازم سہ سہم ہر فرقہ کہ شد زمینہا* منکسر برؤس ای دانا* مسئلہ میشود درست وصحیح
باصول وقواعد تصحیح* یعنی نصیب ہر فرقہ از فرق من لا یرد علیہ کہ بر رؤس آنہا منکسر شد مسئلہ ردیہ باصول وقواعد
تصحیحیہ درست وصحیح میشود چنانچہ در مسئلہ مذکورة الصدر میان پنج سہم وروس زوجات اربعہ تباین است وہمچنین در بست
وہشت سہام وروس بنات تسعہ وہفت سہام وروس جدات ستہ لکن در روس زوجات وجدات توافق بالنصف است
چون نصف احدہما در کل آخر ضرب کنند دوازدہ میشوند ودر بین دوازدہ ونہ روس بنات توافق بالثلث است چون ثلث
احدہما در کل دیگر ضرب کنند سی وشش حاصل شود وآنرا در چہل کہ مسئلہ فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکہزار وچہار صد
وچہل میشود کہ ازان تصحیح مسئلہ فریقین ست پنج کہ برای زوجات بود بضرب آن در سی وشش یکصد ہشتاد شد چہل وپنج
بہر یکی از زوجات میرسد وبضرب بست وہشت کہ نصیب بنات ست در سی وشش یکہزار وہشت حاصل می آید بہر یکے
از بنات یکصد ودوازدہ میرسد وبضرب ہفت سہام جدات در سی وشش دو صد وپنجاہ ودو میشود بہر یکی از جدات چہل ودو
میراث میرسد بیان مقاسمۃ الجد سہ نزد صدیق اخوہ واخوات* خواہ اعیانی اند یا علات* جملہ محجوب میشوند بجد*
این سخن بو حنیفہ رست سند* صاحبینش بقول زید روند* کہ بجد وارث این جماعہ شوند* میرسد ہر چہ انفع ست بجد*
از ثلث وز مقاسمہ بکید* یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ برادران وخواہران اعیانی باشند یا
علاتی ہمہ اینہا با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان واین قول مختار ابن عباس وابن عمر وابی سعید خدری وابی بن کعب
واکثر صحابہ است وہمین قول را امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ سند کردہ بران فتوی دادہ است وصاحبین امام ابی حنیفہ
کہ ابی یوسف ومحمد رحمہ اللہ ہستند بقول زید بن ثابت رض رفتہ اند کہ جماعہ اخوہ واخوات اعیانیہ وعلاتیہ با جد وارث میشوند
وجد حاجب اینہا نیست وہمین مذہب مختار مالکیہ وشافعیہ وفرقہ شیعہ است لکن نزد شیعہ بنی الاخیاف نیز با جد شریک اند بخلاف
دیگران کہ جد را حاجب اینہا شمردہ اند ونیز نزد امامیہ در شرکت جد صحیح وفاسد ہر دو مساوی اند ودیگران جد فاسد را شریک اینہا نمیدانند
کہ نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام ست وبر قول زید ابن ثابت رض جد را ہر چہ از دو امر کہ ثلث مال ومقاسمہ باشد انفع
وافضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمہ مال زائد بوی رسد مقاسمہ نمایند واگر ثلث مال زائد از مقاسمہ باشد ثلث بوے
بدہند سہ چیست دانی مقاسمہ ایجان* وقت تقسیم در جد واخوان* جد بجای برادر بنہی* نصف حظش نصیب اخت دہی*
بدانکہ مقاسمہ در لغت بمعنی باہم قسمت کردن باشد وباصطلاح صاحبین واتباع شان قسمت ترکہ میان جد واخوہ واخوات
اعیانیہ یا علاتیہ بدین طریق کہ وقت تقسیم مال متروک درمیان جد وبرادران وخواہران جد را بجای یک برادر فرض کنی ومال را میان
اخوہ واخوات بشمول جد در آنہا للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس ہر چہ بجد رسیدہ نصف آن بخواہر میت اگر باشد دہی کہ جد
بجای برادر ست سہ ابن علات با بنو الاعیان* داخل اند در مقاسمہ میدان* بہر اظہار جد دخیل شوند* لیک خود ناصواب
از میان بروند* جملہ باقیست حظ اعیانی* ہان اگر خواہر ست لا ثانی* بعد اخذ نصیب خود با جد* ابن علات

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر ست * زن همان مسئله وگرنه ضرور * با قل مخارج مذکور * حاصلش مخرج
ست بالتحقیق * از برای فروض هر دو فریق * یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود
همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اہل رد
وغیر اہل رد ست مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار ست و رد به هشت که اقل مخارج فروض
زوجه ہست و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه
میان هر دو مباینت ست پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب ست مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه
شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود دو مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت ست که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت
و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج ست مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نماینده
اینست خاتمه مسائل ردیه و در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت **بیان معرفت سهم**
هر فرقه از مسئله ردیه * گر تو خواهی که گردد ات ای جان * سهم هر فرقه زین فریق عیان * که بهر یک چه میرسد
بشمار * از همین مخرج فروض ای یار * از اقل مخارج آنچه سهام * یافت من لا یرد زنی ناکام * بهمان مسئله که ای محبوب *
کرده سوی من یرد منسوب * حاصل ضرب دان پس ای عاقل * سهم من لا یرد مشو غافل * یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد علیه از همین مخرج فروض که مسئله ردیه بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد
پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارجش یافته ست آنرا در همان مسئله
که بسوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی و بعد ازین
زن سهام اہل رد * یار در باقی که آن ماند * از سهام کسی که ای مسعود * نیست در اہل رد گهی معدود * حاصلش سهم
من یرد میدان * جعفر اینک نمود ختم بیان * یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اہل رد را که از مسئله خود شان بآنها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اہل رد معدود نیست یعنی
در اعداد دیگه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از
من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چو یک را که سهم زوجات ست در
پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات ستة را که از مسئله من یرد
علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه ست ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود
و یک از انکه سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات ستة دانند بدانکه رساله منظوم را
همین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خودش نظم کردم

بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله ردیه

مسئله از دوازده کو بود ✤ لکن از رد به بست عود نمود ✤ این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و روس
تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با روس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
روس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه سه
بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد ✤ سازم اکنون بشرح و بسط ایجاد
چارمی از چهار قسم بیان ✤ گر من لا یرد دو جنس شود ✤ مجتمع یا من ز اهل رد ✤ فرض من لا یرد ده ای مسعود زاقل
مخارج و پس نود ✤ مسئله کان برای من یرد ست ✤ از ره عقل و فهم آر بدست ✤ گشت قسمت صحیح اگر فبها ✤ ورنه یک
صورتست ای دانا ✤ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود او لا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق انچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه گذشته
براه دانائی حاصل کرده هر چه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده است
و رد بچهار چون یکی ازان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رد یه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه است
بقسمت صحیحه انقسام یافت دو ازان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشند
بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با روس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با روس آنها
متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولا در چهار عدد روس جدات ضرب کنند و دوازده
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سه بهر یک
از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث ست
و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمیباشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر بتقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فبها ✤ درینصورت
تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد ✤ مسئله کز برای اهل ردست ✤ کن بران منقسم بقیه که هست ✤
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد ازان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہار ست و بطریقۂ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت ٭ ہم بنصف و ثلث ز پنج بدان ٭ اندرین ہر سہ شکل ای جانان ٭ گرچہ از شش مر اصل مسئلہ بود ٭
لیک از رد بہ پنج عود نمود ٭ یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عیانیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقۂ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود لکن از باعث رد بہ پنج بر گردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہم کرد ٭ اول از چار قسم و ثانی ہم ٭ گفتم اکنون شنو بیان سوم ٭ گر بہ من لا یرد
مثلا یک اخت اعیانیہ و سہ ولد الام و مسئلہ ردیہ از پنج دو از ان کہ حصۂ اولاد الام ست با رؤس ثلثہ آنہا تباین دارد از پنج مسئلہ را در سہ عدد رؤس ضرب کردہ از
شد ای ہمدم ٭ جنس واحد ز اہل رد منضم ٭ فرض من لا یرد دہے ایجان ٭ از اقل مخارجش پس از ان ٭
بر سر اہل رد گرای دانا ٭ باقیش مستقیم شد فبہا ٭ مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار ٭ مسئلہ مستقیم و لیس ہموار ٭
یعنی از اقسام اربعۂ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد از
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش را وبدہند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد و باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام مییابد و حاجت ضرب و تصحیح باقی نمی ماند
ور نہ وفق رؤس آنہا زن ٭ بہمان مخرج ار شدای پرفن ٭ باقیش با رؤس اہل رد ٭ بتوافق و گرنہ زن یکبد ٭
عدد جملۂ رؤس ای یار ٭ بہمان مخرج اقل یکبار ٭ یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت ٭ و ان مثال از پی توافق گشت ٭ یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے از ان بشوہر رسید و سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج و
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند ٭ زوج با پنج بنت بے اشکال ٭ بہر غیر توافق ست مثال ٭

نیز مذهبش را اختیار کرده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شده اند پس مسلم آنکه اگر سوای اهل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکه میت هر چه از اهل فرض باقی ماند بر اهل فرضیکه سوای از زوجین اند رد باید کرد و ابن عباس رضی بر جده هم رد روا نداشته و حضرت عثمان قائل برد بر زوجین هم هست و نزد امامیه بصورت انعدام دیگر ورثه نسبی بر زوج هم رد هست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذهب مختار امامیه خواهر اعیانیه و علاتیه مانع رد بر اخوات اخیافیه است خلافاً لاهل السنة ❊ منحصر یار من مسائل رد ❊ همگی در چهار قسم بود ❊ گر بفقدان غیر اهل رد ❊ جنس واحد ز اهل رد باشد ❊ عدد کان بود برای روس ❊ ساز از و مسئله مشو مایوس ❊ مسئله در دو بنت از دو دان ❊ همچنین در دو اخت مثل آن ❊ یعنی مسائل رد همگی در چهار قسم منحصر است قسم اول آنکه اگر در صورت فقدان غیر اهل رد یعنی در مسئله رد یه که من لایرد علیه موجود نباشد اگر در ان مسئله از اهل رد جز جنس واحد یافته نشود از عدد روس همان جنس واحد بنظر تسهیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذشت یا دو اخت پس تصحیح مسئله از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازده قسام ذوی الفروض ست ❊ در دو جنس اند یا سه مسئله گیر ❊ از جمیع سهام بی تاخیر ❊ قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لایرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشد در صورت مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده باشد آنرا مجتمع کرده بعد آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو جنس و سه جنس و عدم التفا بدو و ما فوق آن آنست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زائد بر سه جنس در یک مسئله مجتمع نشوند الحال صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و میگوید ❊ مسئله در دو سدس یار از دو ست ❊ در ثلث با سدس سه نیکوست ❊ یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه یافته شود مسئله از دو تصحیح باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش ست یک یک بهر یکی بفرضیت باقی بر د پس تصحیح مسئله از دو سهام و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه بهتر ست مثلاً ام و دو خواهر اخیافیه که سدس حق مادر ست و ثلث حصه هر دو خواهران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بهر دو خواهران و یکی بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا که اولاد ام بام محجوب ست نزد شان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده ست دان بنصف و سدس چار ای یار ❊ دو ثلث با سدس پنج شمار ❊ نیز از پنج یار مسئله ساز ❊ نصف گر با دو سدس شد انباز ❊ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس مسئله را از چهار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام هر دو چهار ست و بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر که

خوانند + بهر ضبطش چنین سخن رانند + که تصحیح مسئله بنگر + سهم هر یک جدا جدا بشمر + حصهٔ آنکه کرد صلح صریح + طرح
باید نمود از تصحیح + ما بقی مال را کنی مقسوم + بر سهام بقیه معلوم + مثل یک عم و شوهر و مادر + صلح بر مهر کرد اگر شوهر + ترکه را
سه حصه کن آنجا + زان دو ام را بده یکی عم را + یعنی بصورت تعدد ورثهٔ میت یکی از جملهٔ وارثان برچیزی معین از مال متروک
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیٔ فلان از ترکه در حصهٔ من گزارید و باقی ترکه را باهم اقسام
نمائید و بدین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت
جائز است و هر چند در کتب امامیه بحث موارثت ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله نموده جملهٔ ورثه مع مصالح
دارند و سهام هر یک را از آن همه جدا جدا اشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب
بهمان است بعد از آن سهام آنکس را که برچیزی معین از ترکه صراحةً صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید
انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی مرد
و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که ذمهٔ اوست صلح کرد درین
صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است
پس بقیهٔ ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از آن بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه باوجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون ما بقی از حصهٔ زوج
فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حظ ام و بصورت مصالحه احدهما برچیزی هر دو حصه
باخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه از آن بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه برچیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر
پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند **بیان رد** رد که آن گشت ضد عول ایجان + مذهب اکثر صحابه
بدان + غیر از اهل فرض نآید اگر + عصبه هیچ کس ترا بنظر + هرچه باقی ز اهل فرض بود + جز بزوجین کن بر آنها رد +
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیهٔ ترکه است بر مستحقین آن
و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله
عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

بیان رد

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت هر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ۵ باز دریاب همبرین اسلوبٔ حصهٔ هر فریق ای محجوب + یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ هر آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ فریق اختین هست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در دهٔ وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات ست

بیان قسمت ترکه بر غرما ۵ دادن وام گر کنی تدبیر + دین دائن چو سهم وارث گیر + گیر مجموع دینها بعمل + همچو تصحیح بی قصور و خلل + باز جاری کن ای گرامی ذات + آنچه گفتم تقسمت ترکات + غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن ست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی ماند اگر با دای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه اش آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل ست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار ست و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت ست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنانست در سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده ست قسمت کنند خارج قسمت هشت صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگریست در سیزده ترکه شصت و پنج شدند و بتقسیمش بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه ست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده ست توافق بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن ست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج که وفق مجموع دیون ست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درینمقام مبحث تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام ست بناءً علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و الشرح علی ما التزم

بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک + وارثی راه صلح گرد سلوک + اهل این فن تخارجش

باشد حصه هر واحد از جدات دانند و میان دو سهم و رؤس خمسه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و رؤس سبعه اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی صد لفظ بشمار آرند بهتر ست

بیان قاعده قسمت ترکه بر ورثه

ضابطه بهر قسمت ترکات * گر تو پرسی ز من بگویم بات * گر مماثل بمنقسم تصحیح * گشت متروک قسمت ست صحیح * زن بمتروک ورنه بالتحقیق * سهم تصحیح هر کسی ز فریق * حاصلش بخش ساز بر تصحیح * خارجش سهم وارث ست صحیح * این بیان قاعده آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک با منقسم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اسهل ست مثلاً تصحیح از هجده و متروک هم هجده یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که مباین هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصه زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصه زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت سه دینار و یک ثمن حصه ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصه هر اخت بر آمد بدانکه ائمه این فن بصورت توافق ترکه بالتصحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود بیت خاص بهر توافق ست اینجا * نیز قانون دیگر ای دانا * مال متروک را چو با تصحیح * در حقیقت توافق ست صریح * پس ز سهم حصه هر فرد * ضرب در وفق مال باید کرد * وفق تصحیح را گرفته بر آن * حاصل ضرب منقسم گردان * سهم هر یک ز هر فریق بدان * هر چه خارج شود ز قسمت آن * یعنی از برای توافق ترکه بالتصحیح قانونی دیگر سوا قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را بالتصحیح توافق باشد پس حصه هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق بالتصحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت هر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران بر آید ۵ باز در باب همین اسلوب
حصهٔ هر فریق ای محبوب ✲ یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق
اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ
فریق اختین هست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در ده
وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات ست

بیان قسمت ترکه بر غرما ۵ دادن وام گر کنی تدبیر ✲ دین دائن چو سهم وارث گیر ✲ گیر مجموع دینها بعمل ✲ همچو تصحیح بی قصور و
خلل ✲ باز جاری کن ای گرامی ذات ✲ آنچه گفتم بقسمت ترکات ✲ غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف
ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن ست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر بادای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقهٔ اش
آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته
هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد دران مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل ست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار ست و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن
یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت ست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنانست در سیزده که عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده ست قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری ست در سیزده ترکه شصت و پنج شد و بتقسیمش
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه ست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان
دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده ست توافق بالثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن ست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج
که وفق مجموع دیون ست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده
حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درینمقام مبحث تخارج را
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام ست بناءً علی ذالک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و الشرح من راقم

بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک ✲ وارثی راه صلح کرد سلوک ✲ اهل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکه بر غرما

بیان تخارج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات دانند و میان دو سهم و روس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که چهل و دو باشد حصهٔ هریک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عد لفظ بشمار آرند بهتر هست **بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه** ضابطه بهر قسمت ترکات * گر تو پرسی ز من بگویم بات * گر مماثل بمقسم تصحیح * گشت متروک قسمت ست صحیح * زن بمتروک ورنه بالتحقیق * سهم تصحیح هر کسی ز فریق * حاصلش بخش ساز بر تصحیح * خارجش سهم وارث ست صحیح * این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک با مقسم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اسهل ست مثلاً تصحیح از بیست و شش و متروک هم بیست و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که بیاین هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود * خاص بهر توافق ست اینجا * نیز قانون دیگر ای دانا * مال متروک را چو با تصحیح * در حقیقت توافق ست صریح * پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد * ضرب در وفق مال باید کرد * وفق تصحیح را گرفته بر آن * حاصل ضرب منقسم گردان * سهم هر یک ز هر فریق بدان * هر چه خارج شود ز قسمت آن * یعنی از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوا قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

که از ان تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت مے شود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بر وزن افعال که جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن باستغراب ست و بثقل پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست ے خارجش را بزن در ان مضروب + که باصلش دهی همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + زان فریق ست سهم وی بیشک + الحال قاعدهٔ دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگویند ے نیز مضروب هر فریق نما + قسمت باز خارج آنرا زن بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیافیهٔ خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از آنهاست حالا قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده ے نیز منسوب کن نصیب فریق + انچه شد ز اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحدش ده از مضروب + بهمین نسبت و مبر زنهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + تعیینِ ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا الطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیحش ضرب کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر میان یک سهم و رؤس ثلثهٔ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

بجمیع دگر زن بشک * **در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح** * گر تو خواهی که سازیش تنقیح * حصهٔ هر فریق
از تصحیح * سهم هر فرقه را ز اصل و عول * زن بمضروب یا رسن بی هول * ما حصل دان بگفتهٔ جمهور * سهم فرقه ز مقسم
مذکور * هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس و رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و مسئلهٔ غیر عائله و از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده باشد در مضروبیکه برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در ان ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از مقسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلاً زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف ست نصفش که سه باشد بگیرند درینصورت میان رؤس و
رؤس تماثل ست سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود لفرلش
در سه نه شدند و برای ثلثهٔ اخیافیه دو سهم بود لفرلش در سه شش شدند و برای ستهٔ اعیانیه چهار بوند
لفرلش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثهٔ متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر مراد ست
تا شود تنقیح * ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر توخواهی درین مصرع و دو مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد ست و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئلهٔ این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت
سهم هر فرقه زن در ان اعداد * که زدی اصل در همان اعداد * و در شعر ثالث حشو بسیار ست و اظهار یای
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بمقسم کردن از قبیل مجاز ست پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید
حاصل ضرب سهم در مضروب * هست لاریب حصهٔ مطلوب * **بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق**
گر تو خواهی که گردد ت تحقیق * سهم هر واحد از احاد فریق * سهم اصلی هر فریق ایجان * ساز تقسیم بر رؤس
آن * زن بمضروب خارج و حاصل * سهم هر واحد ست ای عاقل * یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آنفریق چقدر ست باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آنفریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از احاد آنفریق دانی مثلاً سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و لفرلش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح

بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

مسئله از دوازده کو بود ✣ لکن از رد به بست عود نمود ✣ این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه سه بهر یکے از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد ✣ سازم اکنون بشرح و بسط ایضاح چارمی از چهار قسم بیان ✣ گر من لایرد دو جنس شود ✣ مجتمع یا من ز اهل رد ✣ فرض من لایرد ده ای مسعود ✣ از اقل مخارج و پس نود ✣ مسئله کان برای من یرد ست ✣ از ره عقل و فهم آر بدست ✣ گشت قسمت صحیح اگر فبها ✣ ورنه یک صورتست ای دانا ✣ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لایرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولا فرض من لایرد علیه از اقل مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه ذکر یافته براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لایرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده است ورد بچهار چون یکی ازان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه است بقسمت صحیحه انقسام یافت دو ازان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشد بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث ست و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لایرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمیباشد پس لامحاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمه الله در نظم این قسم تساهل واقع شده که امر بتقسیم بقیه فرض من لایرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فبها ✣ درین صورت تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاده ✣ مسئله کز برای اهل ردست ✣ کن بران منقسم بقیه که هست ✣ یعنی اولا فرض من لایرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد ازان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہار ست و بطریقۂ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سوم ہم بنصف و ثلث ز پنج بدان + اندرین ہر سہ شکل ای جانان + گرچہ از شش بد اصل مسئلہ بود +
لیک رد بر پنج عود نمود + یعنے اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت اعیانیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقۂ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود لکن از باعث رد بہ پنج برگردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
انہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد و چنانچہ بعد ازین بیان خواہم کرد + اول از چار قسم و ثانی ہم + گفتم اکنون شنو بیان سوم + گر بمن لا یرد
مثلا یک اخت اعیانیہ و سہ ولد الام و مسئلہ ردیہ از پنج دو از ان کہ حصۂ اولاد الام ست با رؤس ثلثہ انہا تباین دارد از پنج مسئلہ را در سہ کہ رؤس ضرب کردہ از
شد ای ہمدم + جنس و احد ز اہل رد منضم + فرض من لا یرد دہے ایجان + از اقل مخارجش پس از ان +
بر سر اہل رد گرای دانا + باقیش مستقیم شد فبہا + مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار + مسئلہ مستقیم و بس ہموار +
یعنی از اقسام اربعۂ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد از
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش با وبدہند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد و سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام میباید و حاجت ضرب و تصحیح باقی نمی ماند
سے ورنہ وفق رؤس آنہا زن + بہمان مخرج ار شدای پرفن + باقیش با رؤس اہل رد + بتوافق وگرنہ زن بیکد
عدد جملۂ رؤس ای یار + بہمان مخرج اقل یکبار + یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
سے زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت + وان مثال از پی توافق گشت + یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے از ان بشوہر رسید سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند سے زوج با پنج بنت بے اشکال + بہر غیر توافق ست مثال +

نیز مذہبش را اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شدہ اند پس مسئلہ بدیہ
که اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکه میت ہرچه از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکه سوای از زوجین اند
رد باید کرد و ابن عباس رض بر جدہ ہم رد روا نداشته و حضرت عثمان قائل برد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیه
بصورت انعدام دیگر ورثه نسبی بر زوج ہم رد ست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذہب مختار
امامیه خواہر عیانیه و علاتیه مانع رد بر اخوات اخیافیه ست خلافاً لاہل السنته ے منحصر یار من مسائل رد ہمگی در چہار قسم بود
گر بفقدان غیر اہل رد جنس واحد از اہل رد باشد عددی کان بود بر آر روس ساز از و مسئله مشو بالوس مسئله در
دو بنت از دو دان ہمچنین در دو اخت مثل آن یعنی مسائل رد ہمگی در چہار قسم منحصر ست قسم اول آنکه اگر در صورت
فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئله ردیه که من لا یرد علیه موجود نباشد اگر در ان مسئله از اہل رد جز جنس واحد یافته نشود
از عدد رؤس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئله از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازدہ اقسام ذوی الفروض ست ے در دو جنس اند یا سه مسئله
گیر از جمیع سہام بی تاخیر قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لا یرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشند در یعنی صورت
مسئله از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده ہر قدر سہام که بہر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده
باشد آنرا مجتمع کرده بعد آن سہام مسئله سازند و ہرچه بہر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو جنس و
سه جنس و عدم الکتفا بدو و مافوقش آنست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زائد بر سه جنس در یک مسئله مجتمع نشوند
الحال صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگوید ے مسئله در دو سدس یار
از دو ست و در ثلث با سدس سه نیکو ست یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه یافته شود مسئله از دو تصحیح
یابد مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش ست یک یک بہر یکے بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئله از دو ست
و بہر یکے یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه بہتر ست مثلاً ام و دو خواہر خیافیه
که سدس حق مادر ست و ثلث حصه ہر دو خواہران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بہر دو خواہران و یکی
بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا که اولاد ام بام محجوب ست
نزد شان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمده ے دان بنصف و سدس چار ای یار و ثلث
با سدس پنج شمار نیز از پنج یار مسئله ساز نصف گر با دو سدس شد انباز یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئله را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش ست و مجموع سہام ہر دو چہار ست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش ست و مجموع سہام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر که

خوانند ✤ بهر ضبطش چنین سخن رانند ✤ که تصحیح مسئله بنگر ✤ سهم هر یک جدا جدا بشمر ✤ حصهٔ آنکه کرد صلح صریح ✤ طرح
باید نمود از تصحیح ✤ مابقی مال را کنی مقسوم ✤ بر سهام بقیه معلوم ✤ مثل یک عم و شوهر و مادر ✤ صلح بر مهر کرد اگر شوهر ✤ ترکه را
سه حصه کن آنجا ✤ زان دو ام را بده یکی عم را ✤ یعنی بصورت تعدد ورثهٔ میت یکی از جملهٔ وارثان بر چیزی معین از مال غیر
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیئ فلان را از ترکه در حصهٔ من گزارید و باقی ترکه را با هم اقسام
نمائید و بدین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اہل سنت
جائز ست و هرچند در کتب امامیه بحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله نمایند و جملهٔ ورثه مع مصالح
دارند و سهام هر یک از ان همه جدا جدا شمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب
بهمان ست بعد ازان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صراحةً صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید
انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده ست آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکے را بقدر سهام اش رسانند مثالش زنی مرد
و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش ست پس اگر شوهر بر مهر که ذمهٔ اوست صلح کرد درین
صورت حصهٔ زوج را که سهم ست از اصل مسئله بینداز ند باقی سه حصه ماند که دو ازان حق ام و یک حق عم ست
پس بقیهٔ ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو ازان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون مابقی از حصهٔ زوج
فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خط ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه
باخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد و مسئله از دوازده ست سه ازان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر
پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند **بیان رد** رد که آن گشت ضد عول ایجان ✤ مذهب اکثر صحابه
بدان ✤ غیر از اهل فرض ناید گر ✤ عصبه هیچ کس ترا بنظر ✤ هرچه باقی ز اهل فرض بود ✤ جز بزوجین کن بر آنها رد ✤
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن ست و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیهٔ ترکه ست بر مستحقین آن
و رد ضد عول ست و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه ست و زید بن ثابت رضی الله
عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت هر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران بر آید ۵ باز دریاب همبرین اسلوب * حصهٔ هر فریق ای محجوب * یعنی انچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ هر فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ فریق اختین هست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در ده وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات هست

بیان قسمت ترکه بر غرما ۵ دادن وام گر کنی تدبیر * دین دائن چو سهم وارث گیر * گیر مجموع دینها بعمل * همچو تصحیح بی قصور و خلل * باز جاری کن ای گرامی ذات * انچه گفتم بقسمت ترکات * غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن هست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی ماند اگر باداء دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی اداء دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه‌اش آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل هست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار هست و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت هست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنانست در سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده هست قسمت کنند خارج قسمت هشت صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگریست در سیزده ترکه شصت و پنج شد و بتقسیمش بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه هست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده هست توافق بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن هست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج که وفق مجموع دیون هست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درینمقام بحث تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام هست بناءً علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمائیم و بشرحش نیز پردازیم

بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک * وارثی راه صلح کرد سلوک * اهل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکه بر غرما

بیان تخارج

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

باشد حصهٔ هر واحد از جدات دانند و میان دو سهم و روس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنها ست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی حد لفظ بشمار آرند بهتر
هست **بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه** ضابطه بهر قسمت ترکات * گر تو پرسی ز من بگویم بات *
گر مماثل بقسم تصحیح * گشت متروک قسمت ست صحیح * زن بمتروک ورنه بالتحقیق * سهم تصحیح هر کسی ز فریق * حاصلش بخش ساز
بر تصحیح * خارجش سهم وارث ست صحیح * این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک
با مقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اسهل ست مثلا تصحیح از هجده و متروک هم هجده
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که
میان این هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام برآمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت برآمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود * خاص بهر توافق ست اینجا * نیز قانون دیگر ای دانا * مال متروک را چو
با تصحیح * در حقیقت توافق ست صریح * پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد * ضرب در وفق مال باید کرد * وفق تصحیح را گرفته
بر آن * حاصل ضرب منقسم گردان * سهم هر یک ز هر فریق بدان * هر چه خارج شود ز قسمت آن * یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه
خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

که ازان تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و
پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت
بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام
اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت می‌شود
که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
بر وزن افعال که جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن بایستی که استغراب ست و ثقل ست
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع ع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو
قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست ے خارجش را بزن دران مضروب + که
باصلش بردی همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + زان فریق ست سهم وی بیشک + الحال قاعدهٔ
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگویند ے نیز مضروب هر فریق نما + قسمت و باز خارج آنرا
زن بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل
مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد
قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود
و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
بر اخوات اخیافیهٔ خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنهاست و تقسیم
همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از
آنهاست حالا قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده ے نیز منسوب کن
نصیب فریق + انچه شد ز اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحدش ده از مضروب +
بهمین نسبت و مبر زنهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق
طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیحش ضرب
کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر
میان یک سهم و رؤس ثلثهٔ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

بجمیع دگر زن بشک ❊ **در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح** ❊ گر تو خواهی که سازیش تنقیح ❊ حصهٔ هر فریق
از تصحیح ❊ سهم هر فرقه را ز اصل و عول ❊ زن بمضروب یا زمن بی هول ❊ ما حصل زان بگفتهٔ جمهور ❊ سهم فرقه ز تقسیم
مذکور ❊ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس و رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تصحیح تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و مسئله غیر عائله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروب که برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در ان ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از مقسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلاً زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند درینصورت میان رؤس و
رؤس تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود بضرب ش
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضرب ش در سه شش شدند و برای ستهٔ اعیانیه چهار بودند
بضرب ش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی از ین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر مراد ت
تا شود تنقیح ❊ ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و دو مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت
ــه سهم هر فرقه زن دران اعداد ❊ که زدی اصل در همان اعداد ❊ و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار های
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بمقسم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید ــه
حاصل ضرب سهم در مضروب ❊ هست لاریب حصهٔ مطلوب ❊ **بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق**
ــه گر تو خواهی که گردد ت تحقیق ❊ سهم هر واحد از احاد فریق ❊ سهم اصلی هر فریق ایجان ❊ ساز تقسیم بر رؤس
آن ❊ زن بمضروب خارج و حاصل ❊ سهم هر واحد است ای عاقل ❊ یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آنفریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آنفریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از احاد آنفریق دانی مثلاً سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضرب ش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح

بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده ست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام ستة توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال
تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل
ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول اسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و
هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات ستة توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده
حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر بغیر از شک + مبلغش در کل سوم
کجان + همچنین تا اخیر بعد از ان + مجتمع زن باصل و عول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم
از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس احد الفریق را در
کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثال آن دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین ست
و سدس که چهار باشد سهم جدات ستة ست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره ست و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری
و حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل میشوند
و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال آن باتفاق فریقین اینست
که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت
اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات
اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه
اول را اهم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده
بران عمل نمایند بعد ازان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن امثله اشعاری بدان کرده شد تواله بغیر از شک
در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرورست بگذاشته در تباین بود جمیع یک +

و در روس اخوات ستة و سهام انها توافق حکمی بنصف ست و نصف رؤس باعین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه ماثمت
دار و این تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عائله شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت و تصحیح از بست و یک بضرب بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله ست بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایهٔ فارسیت انداخته هر چند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح ٭ لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است بیت
در سهام و رؤس چند فریق ٭ هست گر انکسار بالتحقیق ٭ و در مصرعهٔ اخیرهٔ شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر ما بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند و میگوید بیت در تداخل زنی پس اکثر را ٭ در همان اصل و عول ای دانا ٭ یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعددهٔ منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول بعائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله هست در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه و
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده و تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
هست در پانزده عول ست بیت در توافق بکل دیگر زن ٭ وفق یک با نه حاصل ای پرفن ٭ زن بوفق سوم گرای خوش خو ٭
شد موافق وگرنه در کل او ٭ همچنین تا بآخر و حاصل ٭ بهمان اصل و عول ای عاقل ٭ یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را
در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از ان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده و شش عم
مسئله از بست و چهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصهٔ هجده بنات و چهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته هست و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف هست
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند در چهار و شش توافق بالنصف هست
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و شش
حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله تزداد امیه

[illegible]

جدات واعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع وشش اعمام مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده هست و تصحیح از چهار صد وسی و دو بدین طریق که چون میان رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف هست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال تسعه توافق بالثلث هست بضرب ثلث احدهما در آخر سی وشش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال مسئله عائله چهار زوجه وشش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده وعول به سیزده و تصحیح از چهار صد وشصت و هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف هست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی وشش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده عول چهار صد وشصت و هشت میشوند سه در تباین بزن جمیع یک ✲ بجمیع دگر بغیر از شک ✲ مبلغش در کل سوم ایجان ✲ همچنین تا اخیر بعد از ان ✲ مجتمع زن باصل وعول ای یار ✲ حاصلش مقسم سهام شمار ✲ یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس را حد الفرق را در کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثال آن دو زوجه وشش جده و ده دختر وهفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار وچهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین است وسدس که چهار باشد سهم جدات سته هست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره هست و یک باقی برای اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف هست نصف رؤس جدات که سه باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو وسه وپنج وهفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری وحاصلش در ثالث ومبلغش در رابع دو صد وده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار وچهل میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات واعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال آن باتفاق فریقین اینست که دو زوجه وسه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل در هشت بضرب دو در سه وحاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه وسه جده مسئله از شش ست وعول بهفت و تصحیح از هفصد وسی و پنج بضرب رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه وحاصلش در جدات ثلثه ومبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه اول را اهم مرعی وملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هرچه از اصول ثلثه مقرر شده بران عمل نمایند بعد ازان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن امثله اشعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرورست بگذا سه در تباین بود جمیع یک ✲

در رؤس اخوات ستة و سهام انها توافق حکمی بنصف ست و نصف رؤس با عین رؤس اخوات ثلثة اخیافیه مماثلت
دارد پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عائله شش اخوات عیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت و تصحیح از بست و یک بضرب بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیت انداخته هر چند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح * لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است
در سهام و رؤس چند فریق * هست گر انکسار بالتحقیق * و در مصرعهٔ اخیرهٔ شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر ما بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان ست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند و میگوید ؎ در تداخل زنی پس اکثر را * در همان اصل و عول ای دانا * یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشند پس از جملهٔ اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول بعائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات عیانیه و
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده و تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول ؎ در توافق بکل دیگر زن * وفق یک بانی حاصل ای پرفن * زن تو وفق سوم گرای خوشخو
شد موافق وگرنه در کل او * همچنین تا باخر و حاصل * بهمان اصل و عول ای عاقل * یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را
در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده و شش عم
مسئله از بست و چهار است سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات و چهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف ست
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند در چهار و شش توافق بالنصف ست
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و شش
حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شدند آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و ورین مسئله نزد امامیه

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله است
ومثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن را حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس ای ذی طول + که جزو وفق بجا تنها وفق کثیر الاستعمال ست و از بی هول ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند ؎ در تباین تو اصل و عول بزن + در شمار رؤس ای پرفن +
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی [illegible] و شائع ست **بیان اصول اربعه اخیره بین الرؤس
والرؤس** سه کنم اکنون بیان مصرح تر + در رؤس و رؤس چار دگر + گر بزائد ز یک فریق صحیح + شد ز تقسیم
پس بدان تصریح + بر رؤس و رؤس در اعداد + گر تماثل شد ای خجسته نهاد + زین عددها یکی کنی مضروب + درمیان
اصل و عول ای محبوب + چون ز بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یکفریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود درینصورت اگر میان اعداد رؤس
یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله ست
و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس هر یکی مثل
دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق و مثال عائله زوج
مستحق نصف و سه خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول بنه
و تصحیح از بست و هفت بضرب عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگرچه باخودها متماثله
نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین اعداد رؤس دیگر مماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات اعیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هرچند تداخل ست لکن

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بناءً علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ❊ گشت از بهر صحت تقسیم ❊ منضبط هفت اصل نزد فهیم ❊ در رؤس و سهام
سه بشمر ❊ در رؤس و رؤس چار دگر ❊ این بیان تصحیح مسائل فرائض ست و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی ست که از
برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در کمتر ازان استخراج سهام مذکوره بلاکسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح
مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه ازان مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و رؤس
بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام ❊ از سه اول رؤس و سهام ❊ کنم آگه ترا بشرح تمام ❊
بر تماثل رؤس با سهام ❊ در عدد یا مداخلت شد تام ❊ هست قسمت صحیح ورنه اگر ❊ گشت هر یک فریق نی بدگر
سهم او منکسر ولی بعدد ❊ بر رؤسش مداخلت گردد ❊ با توافق بزن باصل و عول ❊ وفق عدد رؤس لیک بحول ❊
در تباین باصل و عول بزن ❊ جمله عدد رؤس ای پرفن ❊ ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی
گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلاکسر منقسم خواهد گردید مثالش تماثل حقیقی زوج و یک
اخت اعیانیه که هر یکی مستحق نصف ست و مسئله از دو و مثالش تماثل حکمی که عبارت از تداخل ست شوهر مستحق ربع و
سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یکی فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بری و منکسر نشود لکن در عدد سهام
و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثالش تداخل که توافق حکمی ست در غیر عائله بالاتفاق
فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس دوازده
ایشان توافق حکمی بالربع ست پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس ست در اصل مسئله و مثالش
در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده
و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده ست در
پانزده عول و مثالش توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله
از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد
در شش و مثالش در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

بیان تصحیح مسائل

بیان اصول ثلثه اول بیان رؤس و سهام

مسئله من ۱۲ عول ۱۵ تصحیح من ۴۵
زوج اب ام ست بنات و ستة توافق بالنصف

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عاد ست و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلاً دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم او واقع ست
لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست * پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دوبار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل قسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود که ما این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از اینجاست
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید * و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر
اعداد عاده را در عدد وافنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو مگر معتبر چهار ست و
همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بتدبیر و
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس سهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کند با بینهما توافق باشد و آخرین عددے که مفنی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از ان بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از ان
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و هرگاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن دو تر و طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عیانیه و یک خواهر خیافیه و زمانی با زده یا دو ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و مادر و احیانا بزیادت
یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شوند اینست شرح
عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بیست چار عول دارد یک
بیست و هفت نی دگر بشک + یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در
مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کنند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین مع اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست و بنا بر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام
اولی و انسب مینماید + ابن مسعود عول بست و چهار + سی و یک نیز کرده ست شمار + بیان نسبت اعداد
عددی گر به نسبت دیگر + عین او شد مماثلش شمر + ور اقل عاد اکثر ست ای جان + متداخل باصطلاحش خوان
ورنه گر گشت عاد آن هر دو + عددی ثالثی پس ای خوشخو + متوافق بهم بکسری خوان + مخرج کسر عاد ثالث دان +
قول جعفر مر اچنین یاد ست + وفق کسری که مخرجش عاد ست + غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد + متباین بهم بدان ای کد
از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد متقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو دو و سه سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احد مما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عددوا فنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که هر دو را افنا

بینهما

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عاد ست و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم اه واقع ست
لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست + پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و ازینجاست
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر
اعداد عاده را در عد و افنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو مگر معتبر چهار ست و
همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بتدبیر و
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس آسهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از ان اقل بر آرند و همچنین بالیدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگری را فنا کند بابینهما توافق باشد و آخرین عددی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از ان بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد ازان
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و دیگر باره دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در فرد طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و زمانی باز دیاد ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و مادر و احیاناً بزیادت
یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود بیت شرح
عول دوازده آلحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بیت چار عول دارد یک *
بیست و هفت نی دگر بشک * یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت است نه عولی دیگر چنانچه در
مسئلهٔ منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین است مذهب ائمهٔ اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
عجب است از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را نمود که بلفظ بشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنا بران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی و انسب مینماید * سی ابن مسعود عول بست و چهار * سی و یک نیز کرده است شمار * بیان نسبت اعداد
* عددی گر به نسبت دیگر * عین او شد مماثلش بشمر * ور اقل عاد اکثر است ای جان * متداخل باصطلاحش خوان *
ورنه گر گشت عاد آن هر دو * عدد ثالثی پس ای خوشخو * متوافق بهم بکسری خوان * مخرج کسر عاد ثالث دان *
قول جعفر مرا چنین یاد است * وفق کسری که مخرجش عاد است * غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد * متباین بهم بدان که دد *
از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد تقرر یافته اهم مهام است لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین است هرگاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو است تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد و افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم است مثل چهار و شش که دو هر دو را افنا

مثلا

را سور و ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه مسئلهٔ زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت و را اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش ست
و در مسئلهٔ اولیٰ ابن عباس و امامیه متفق اند و مسئلهٔ ثانیه بر مذهب ابن عباس ست خلافا للشیعة که نزد ایشان را اخوات
بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین و هند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و دو که سدسین ست باوین و سه که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هر گاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب را تمام
باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که از این
افزائیش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند سه میشود مخرجی که شد حاصل + ز اختلاط دو نوع گه عائل + یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادیٰ فرادیٰ یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضروریست سه فرضهای مقدر قرآن + هفت اعداد دان مخارج آن + چار عائل نمیشود
زنهار + سه ازان گاه عائل ست ای یار + غرض آنست که فروض مذکورهٔ کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه ازان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود
چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقهٔ خودها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید سه عول
شش نزد جملهٔ اهل خرد + تا بده جفت و طاق هر دو بود + یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازدیاد سدس شش بر ذات خودش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت عیانیه و اخت اخیافیه دوم بازدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر عیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق باشد و دوازده را عول + تا بهفده بحفظ آر این قول + چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بر این مذهب ... ماخذ درس مسئله ها در باب ... ۱۲ منه

جدولی دیگر که متکفل استخراج مخارج کسور یک یک نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد و الاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن نیست

جدول تداخل فروض [illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	۴ غیر صحیح				
ثمن	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت	۸ غیر صحیح و	۸ غیر صحیح			
ثلثان	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین [illegible] نزد امامیه	۱۲ صحیح کز زوج و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۳ غیر صحیح		
ثلث	۶ صحیح مثل زوج و ام	۱۲ صحیح کز زوجه و ام	۲۴ غیر صحیح باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود در صورت زوجه و اختین لام و ابن کافر	۳ صحیح چون اختین عینیتین و اختین لام	۳ صحیح بحو ام و اختین لام بخلاف امامیه	
سدس	۶ صحیح مثل ام و یک بنت	۱۲ صحیح کز زوجه و اخ لام	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۶ صحیح چون ام و بنتین	۶ صحیح بحو ام و اخ لام خلافا للامامیه	۶ صحیح [illegible] ابوین و ابن

[illegible]

بیان عول سه نکند مخرج از وفا بسهام * سازد از عول این حساب تمام * یعنی افزا بمخرج مفروض * عددی تلو فا کند بفروض * عول در لغت بمعنی جور و میل از حق نقصان و زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی در زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بصورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر ماورای پدر و زوجین عائد می نمایند و بنات و اخوات

ثانی ضم ÷ مخرجش دان دوازده نی کم ÷ گر بنوع دوم ثمن پیوست ÷ بیست و چار مخرج ثمن ست ÷ آین بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بالبعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثلهٔ آنها جدولے مینویسیم

جدول امثلهٔ صور اختلاط نوع ثانی با نوع اول بالکل یا بالبعض	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	امثله	مخرج	امثله	مخرج	امثله
با ثلثان و ثلث و سدس	٦	زوج و ام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	١٢	زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست که ام	٢٤	ممنوع با تفاق فریقین بخلاف ابن مسعود در صورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	٦	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با خوات عینیه عائد نمایند	١٢	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد سهام اخوات نمایند	٢٤	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان و سدس	٦	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	١٢	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	٢٤	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
با ثلث و سدس	٦	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	١٢	زوجه و جده و اختین لام خلافا للامامیه	٢٤	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
با ثلثان	٦	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات	١٢	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	٢٤	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	٦	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	١٢	زوجه و ام بالاتفاق	٢٤	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	٦	مادر و یک دختر بالاتفاق	١٢	زوجه و اخ لام بالاتفاق	٢٤	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

کنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد ⁂ معنی گشت اندر رو پیدا ⁂ مطلقاً شد ز اهل ارث جدا ⁂ یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی مسفر مود قصر مسافت بغیر
متصور بود ⁂ بخلاف کسی که او محجوب ⁂ بوجود کسی شد ای محبوب ⁂ مطلقاً غیر اهل ارث مدان ⁂ بل بوجهی ست وارث
او ایجان ⁂ وارثش دان بحق حجب گر ⁂ غیر وارث بحق خویش شمر ⁂ یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض

ششش بیان گشت حصه در قرآن ⁂ نصف دان هم ربع ثمن پس از آن ⁂ نوع اول
همین ست و نوع دگر ⁂ ثلثان و ثلث سدس بشمر ⁂ دان سمی مخرج احاد اما ⁂ مخرج نصف دو شد ای دانا ⁂ مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی ترقی میکند و به تنصیف از مرتبهٔ اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف ربع شود و
آن ثمن و بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود سمی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر ازان عدد واحد
صحیح بر آید و سمی اینجا عبارت از عددیست که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته ⁂ ور زیک نوع شد دو سه یکجا ⁂ مخرج جزء نه کل بس ست ترا ⁂ یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر
مخرج سدس اختصار کنند ⁂ مخرج نصف شش نه غیر از آن ⁂ با کل و بعض نوع ثانی دان ⁂ شد ربع گر بنوع

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند ❊ همچنین در ان مثالهای دگر ❊ یک برای ذکی ست
بس خوشتر ❊ یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثلهٔ باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصهٔ زوجه با وجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت قریبهٔ کافره
حاجب بعیدهٔ مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود ❊ و آنکه محجوب بحجب فرمان ست ❊ حاجبش غیر او نمایان ست ❊ حاجب ست او بهر دو حجب و نزاع ❊
نیست در وی که هست بالاجماع ❊ هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته است این محجوب
دیگرانرا بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده همین مختار امامیه ست الحاصل دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد ❊ اخت و اخ مطلقا بلا تقیید ❊ یا دو زینها اگر بهم گردید ❊ اب و ام پس ز اب اگرچه شدند ❊
هر دو محجوب لکن ای دلبند ❊ حجب نقصان بام رسد زینها ❊ وه بجای ثلث سدس او را ❊ یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوة و اخوات محجوب شده اند لکن با مادر را
از اینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و
دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و ند حاجب مادر بحجب نقصان خواهند شد ورنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد ❊ مادر ام ام اگر با او ❊ هست ام اب پدر بود ❊
گرچه محجوبه ام اب ز پدر ❊ شد ولی گشت از وراثت بدر ❊ مادر ام ام که شد او را ❊ حجب حرمان ز ام اب پیدا ❊ یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوبه ام ام الام از ورث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشیء بنفسه لازم می آید الحاصل فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکنند و میگویند ❊ یعنی
اصطلاحی محروم ❊ با تو گویم که تا کنی معلوم ❊ نیست محجوب حجب حرمان او ❊ هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار ❊ شد از اینها یکی او را چار ❊ نیست محجوب هست او ممنوع ❊ گشت از عالمان چنین مسموع
نیست وارث بهیچ ره محروم ❊ هست در ذات خویش کالمعدوم ❊ یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

ای دلبر + ارث مدلی ست منعدم بشبک + گو نشد وجه ارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنے
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوے
کسی مثلاً جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطهٔ این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به هست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
و انتساب قاعدهٔ هست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکهٔ میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوة مدلی به هست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگر ست و جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن و ابن الابن که مدلی به
اعنی اب و ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست + ورنه شد مستحق کل پس اگر + شد بیک وجه ارث یکدگر +
نیست مدلی زوارثان نهار + ورنه او را از اهل ارث شمار + انتهی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود
که مدلی به فرا گرفته هست ورنه ای اگر سبب ارث هر یکے از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست **بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان** + آنکه از ارث خود
شود محروم + نزد ما بشک ست کالمعدوم + نیست حاجب بهر دو حجب اصلا + دیگری را گهی بمذهب ما + همچو کافر
رقیق و هم قاتل + حاجب غیر نیست ای عاقل + ز ابن مسعود میکنند اظهار + کو ست حاجب بحجب نقصان یار +
ای کسیکه بسببی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاهے
هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خودش
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول ام یا اخ
یا اب گذاشته هست این پدر حاجب عم یا اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست مخل نمی ست
ام کافر ربع دهد شوهر را + نزد او لیک نصف نزد ما + آیین مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده
میگوید که مادر کسی کافره باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میدهد چرا که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب وجه ست
از نصف بربع و نزد ما فرقهٔ حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نزد وی نخواهد

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکے بیان میکنیم یکے ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه مییابد و فریق اول که حجب حرمان گرد اینان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسا و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سے بهر ادراک حجب حرمان کان + در فریق دوم بود ایجان +
باتو گویم دو اصل بس محکم + تا نباشد بنزد تو مبهم + یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم سهم نماند اصل اول اینکه سے غیر نسل ام ار شود منسوب
بکسے سوی میت ای محجوب + تا بود واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارث ای یار + تا بود در بکسے برای توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصے دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود باوجود واسطه ذی الواسطه از ارث کاری
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنای اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن ها در حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گزارش خواهد یافت سے اصل ثانی
همین کرای محجوب + هر بعید از قریب شد محجوب + ضابطه دان همان که در عصبات + پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات + عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعَلان بفتح عین ست بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جائز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود بهمان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث آنجا امومت ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت ست و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنے پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث تواند شد
که اب قریب ست و ام الام بعیده با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام ست و در مذهب امامیه
هم بنای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکے ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره ست پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ولاء اند و همچنین در
مراتب ولاء مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامت ست دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سے اندرین باب هست قاعده + با تو گویم بطور فائده + هست مدلی به زیکره گر + مستحق جمیع

آنرا آن دو دختران که پدر خود را خرید هاند از روی ولا باید داد بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه خمس بصاحب سی دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بیست دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه است و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو تباین است پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئلهٔ این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت که تقسیم از ان مستقیم میشود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از ان هر یک دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله ولا هیچ تفاوت نمیرسد که انعتاق اشترای محارم مورث ولائی نیست بلکه ثلثین بفریضه و یک ثلث برد بر هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرعهٔ اخیر قبیح است پس تبدیلش بچهل و پنج واجب است

بیان حجب

قسمی از حجب حجب نقصان است ✤ قسم ثانیش حجب حرمان است ✤ حجب نقصان است سهم کم گشتن ✤ بوجود کسی حبیب من ✤ حجب بفتح حای مهمله وسکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه ✤ اهل آن پنج کس زن و شوهر ✤ پدری اخت و ام و بنت پسر ✤ حجب نقصان اینهمه روشن ✤ در بیان سهام کردم من ✤ یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصهٔ شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحدهٔ عینیه از نصف بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند ✤ و بنت الابن با وجود واحدهٔ صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام آنها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه در ان بین الفریقین واقع است مشرح گردیده ✤ حجب حرمان چه باشد ای پر فن ✤ از همه ارث بی نصیب شدن ✤ پس تو میدان به نسبتش دو فریق ✤ هر یکی زان و میکنم تحقیق ✤ بهر یک نیست حجب حرمان گه ✤ یافت گاهی بسوی دیگر ره ✤ از فریقی که اول است شمر ✤ ابن و اب نیز و زوج و ام و زن و دختر ✤ غیر ازین شش بدان فریق دوم ✤ کوست محجوب حجب حرمان هم ✤ حالا بیان قسم ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکنند و میگویند که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظهٔ نسبت حجب

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
درآید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولا متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربیست که بصورت ذکورت احدهما
و انوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند که اگر مالک آنها شود
منعتق نخواهند شد و مختار امامیه انعتاق محارم رضاعیه ست باید دانست که اقربا سه قسم اند یکے قریبه
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فرود تر باشند هر کسے که مالک یکے ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شراے رجال اقرباے متوسط را همین حکم ست و در شراے
نسوان این حکم نیست که بشراے آنها سوای عمودین دیگرے بلا قصد آزاد نمے شود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینها بمجرد ملک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرعهٔ ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقرباے مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسے که محرم اوست افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد می شود
پس بجاے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعه گر بملک قریب خود فتاد ✣
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست ۔ گر ز آزاد و عبدای دلبند ✣
متولد سه بنت حره شدند ✣ پس به پنجاه زان سه اے دلبر ✣ بنمودند دو شراے پدر ✣ اتفاق
اینچنین مگر افتاد ✣ که یکے بیست و دیگرے سی داد ✣ پس ز مال پدر به سه دختر ✣ دو ثلث
فرض شان ده اے دلبر ✣ آن دو دختر که بود ای دانا ✣ پدر شان خریده آنها ✣ ثلث باقیش ز ره ولا ✣
بعد تخمیس ده مر آنها را ✣ بدهی سه خمس بصاحب سی ✣ صاحب بست را مگر دو دهی ✣ صحت مسئله شود ظاهر ✣ از چهل
پنج گر تو ئی ماهر ✣ این مثالی ست از مسئلهٔ مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنے حره را عبدے در نکاح خود
آورده سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس زین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عبد ست
از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی نداوند بلکه صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجه قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روے فریضه بهر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

ونزد امامیه اخت اعیانیه و علاتیه با بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه بالغیر بیان
میکنند که آنکه بالغیر گشت غیر دران ٭ عصبه هست منفرد ایجان ٭ در مع الغیر غیر را می یار ٭ عصبه منفرد بدان نهار
یعنے تفرقه درین هر دو عصبات اینست که آنکه عصبه بالغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خود هم بحالت تنهائی
نیز عصبه ست و آنکه عصبه مع الغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست بلکه این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شده **بیان عصبه سببی** یافتم چون فراغ از نسبی ٭ با تو اکنون بیان
کنم سببی ٭ بنده گر کسی کند آزاد ٭ اوست مولاش ای نجسته نهاد ٭ نیست از اهل فرض و تعصیب ٭ از
نسب وارثش بعید و قریب ٭ اوست مولی العتاقه و اثبات ٭ شد همین کوست آخر عصبات ٭ تفسیر باید که چون از
بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنم بدانکه اگر کسے غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض و عصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات معتق ست و وارث ترکه معتق خواهد شد و تعصیب
درینجا بمعنی فی العصوبة است و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گوید سے وارث او بود همان مولی ٭ که ثبوت
عصوبت است او را ٭ ظاهر الدلالة بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد سے لکن این حاجت بود تقدیم ٭ یار بر ذو الرحم
بنز فهیم ٭ بعد ازین اند از همه اولی ٭ عصبات ذکور این مولی ٭ یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکور او در میراث
اولی از همه ذوی الارحام هستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض موخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرطے نکرده اند
که لوجه الله باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و در مذهب امامیه
مولی العتاقه از ذوی الارحام موخر ست که آنها داخل ورثه نسبی اند و در عتق شرط ست که بتبرع باشد نه عتق
واجب بوجه نذر و یمین و کفاره و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری و کوری و شرای قریب
و غیره و اینها را سائبه گویند یعنے غلامیکه با عتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و برائت نکرده باشد پس بدین شروط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
غرامت یعنے تاوان و غرامت جنایت مالیکه بجرمانه گناهی لازم شود ۱۲ منه سلمه الله
نمیشود اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد و در صورت انعدام معتق ولا با او ولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه بنفسه منعم میرسد و در زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین سے محرم ذو رحم شود آزاد ٭ خود بخود گر بملک کس افتاد ٭ بعصوبت مگر ولای و ٭ بهر آنکس رسد بوجه نکو ٭

مفید حصر نیست و اینجا محل حصر نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاوره چهارم لفظ همین زائد ست پنجم عصبات بسکون صاد غلط ست اگرچه بوجه

وهمچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ــه پدری را تو هیچ چیز مده * هست عینی اگر همسنت به * اگر من میبودم بجای این شعر چنین میگفتم * ــه پدری راشمار کن لاشئ * هست عینی اگر محاذی وی * که توضیح اقربیت وقوت قرابت ازان متبادر بفهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدری یعنی علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین نزد من یا همین اعیانی برای تو بهتر ست زیراکه علاتی قرابت واحده دارد واعیانی ذوالقرابتین ست ونزد مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت وبه اقربیت ست مگر دریک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد ایشان

بیان عصبه بالغیر

ــه دان تو بالغیر چار زن کا یشان * فرض دارند نصف یا ثلثان * بنت وهم بنت ابن بر شمری * اخت عینی وبعده پدری * عصبه دان بغیر ها هر یک * باخ ونصف اخ بده بیشک * یعنی عصبه بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه ایشان نصف ودو ثلث ست وآن دختر ودختر پسر وخواهر اعیانیه وخواهر علاتیه است که هر یکی ازانها با برادر خود ها که ابن وابن الابن وبرادر اعیانی وبرادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند ونصف نصیب اخ در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر ست که امامیه چنین ارث را بارث بالقرابة تعبیر میکنند واهل سنت ارث بالعصوبة گویند ودیگر فرق آنست که دختران پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه میشوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت ونزد امامیه اقرب مسقط ابعد خواهد بود ــه زن که او رانشد ز فرض نصیب * باخ خود نگشت وتعصیب * عمه وبنت عم چنین میدان * بنت اخ نیز هم برین عنوان * ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبة هرچند محکم ست شاید بضرورت شعری در متخیله ناظم رحمه الله طرفی از جواز لیست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب * یعنی برادرش را عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار آنست زنیکه او را نصیبی از فرض نیست واز ذوات الفرض نباشد با برادر خود عصبه نمیگردد وبرادرش هرچند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد وآن زنان عمه وبنت عم وبنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند وباوجود برادران خود که عم وابن العم وابن الاخ باشند حظی از میراث ندارند ونزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه اهل سنت اند که با برادران خود ها نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین

بیان عصبه مع الغیر

ــه دان مع الغیر هر زنی کو شد * عصبه با زن دگر لابد * خواهر غیر مادری را گیر * یار با بنت وبنت ابن نظیر * یعنی عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود وهرچه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر مادری است یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی یست یا بنت الابن عصبه میشود وباقی ترکه را فرا میگیرد

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه مے کنذ یعنی ابنش اگرچه باشد پست * اب و جد هم اگرچه برترهست * اخ لابوین اخ لاب پس او * ابن اخ دان اگرچه هست فرو * همچنین عم و ابن عم میدان * هست گر غیر مادری ایجان * هکذا بر شمر علی الترتیب * گر تو داری ز عقل و فهم نصیب * بتیقن باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد و ان علا قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول اعمام میت و ابناء آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس از آن اعمام جد میت و ابنای اینها و در هر یکے ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری ایجان معنیش آنست که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مرقوم شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابی حنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه همین ست و اختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر و صغر آنها را در ازدیاد و انتقاص میراث دخلے نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی منت و بی جزاست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبرست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر سهمش بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهے فرضیت خالصه دارند و زمانے عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت * هست اقرب پس اقرب و ترجیح * بجهات قرابت ست صریح * اقرب ذو قرابت ار باشد * میکند ذو قرابتینش رد * یعنی درین انواع اربعه هر که قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و وی بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب ذو القرابتین را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین

نمیرسد و حالت ششم آنکه سه با بنات و بنات ابن رسان + از عصوبت تتمه با ایشان + اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصه عصوبت شان + و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود دگو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه همه علاتی و بنو الاعیان + از اب جد و ابن و ابنش حرمان + ساقط از
ارث و هم بنو العلات + از اخ عینی ای گرامی ذات + یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود
چهار شخص از در جه ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابوحنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا لصاحبیه
والامامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد است کما مر و اگر او نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و مذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر + عصبه گشت ای برادر اگر چه بهر علاتیان
بود حرمان + حاجب سادس است بهر شان + یعنی هر گاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود ش محجوب است بدیگرے چه رسد **بیان**
اخت لام سه مادری اخت را گذشت بیان + در میان سهام مادریان + یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید **در بیان**
عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی + نسبی هست یا ز هم سببی + همچنین است در نسخ موجوده این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی + یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبیه و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی دان بنفسه بالغیر + هم مع الغیر یار من بے ضیر +
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است معنی شعر اینست که عصبه نسبیه سه
قسم است اول عصبه بنفسه آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض
زن دیگر بماند آنرا بگیرد **بیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار + یار در چار قسم بی تکرار + جزء میت پس
اصل او میدان + جزء اب جزء جد بود پس ازان + یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر است

در بیان عصبات بیان اخت الام

بیان عصبه بنفسه

بمذکورات رسد وبقیه میانهٔ غلام وبنات ستهٔ اثماناً منقسم گردد ودر تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ باید داشت
ونزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست ودر صور باقیه وجود وعدم غلام
مساوی ست همه ترکه بعلیای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید ودیگران نصیبی از ترکه نخواهد بود سهام
اخوات عینیه ــ بهر یکی زن خواهر اعیان + نصف بخش وکثیر را ثلثان ــ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال ست
اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد ومحتمل که بمعنی سهم وحصه باشد حالت سوم ــ عصبه بالاخ
چو خود گردد + ده بهر اخت نصف اخ بیکد ــ یعنی خواهر اعیانیه با برادر یکه مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ واخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم ــ با بنات وبنات
ابن رسان + انچه باقی ست حصهٔ ایشان ــ یعنی دختران صلبی ودختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولاً حصص بنات صلبیه وبنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند ونزد مذهب امامیه
با دختران صلبیه ودختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم ــ مانع
ارث شان چهار شمر + اب وجد نیز ابن مع ابن پسر ــ یعنی پدر وجد وپسر وابن الابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف ست امام ابو حنیفه اورا مانع میدانند وهمین قول مختار حنفیه ست
ونزد صاحبین وعلمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد وجده گویا معصب خواهران اعیانیه اند
ونیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص ابن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع وحاجب اخوات ست سهام
اخوات علاتیه ــ نیست ار خواهری ز اعیانی + پدری اخت مثل او دانی + نصف یک کثیر را ثلثان +
ای برادر ز راه فرض رسان ــ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل وقائم مقام آن دانند واین خواهران علاتیه را هفت حال ست اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشد دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین ــ اخت عینی اگر یک ست دهی +
پدری را سدس همین ست بهی + ور زیک زائد اند پس پدری + میشود از نصیب ارث بری + وحالت
سوم اینست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با دو ــ اخوات اعیانیه زائد بر یکی باشند اخوات پدری ز ارث محروم ــ مانند
ونزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائده سقط علاتیه ست ــ گر اخ او معصبش باشد + میدهد نصف سهم
خود بیکد + حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران عیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه
میگرداند وباقی ترکه میان برادر وخواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد ونزد امامیه درینصورت هم بنو العلات چیزی

سهام اخوات عینیه

سهام اخوات علاتیه

ہیچ حظی نمیرسد زنہار. یعنی ازین نہ دختران سہ گانہ از فریق اول علیا کہ بنت الابن ست و دختری دگر از ہر سہ فریق باوی محاذی و مساوی الرتبہ نیست نصف ترکہ خواہد گرفت و وسطی را از ہمین فریق اول با دختری کہ موازی و محاذی اوست یعنے علیا از فریق ثانی یک سدس بدہند باقی ماندند شش کہ سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و ہر سہ از فریق ثالث باشند حصہ بانیہا از ترکہ میت نخواہد رسید بلکہ باقی ترکہ را بحالت انعدام مستحقین بر ذوات الفروض مذکورہ رد خواہند کرد و ور غلامیست نیز با اینہا. عصبہ زین ہمہ کند آنرا. کو خدای ویست یا بالا. صاحب سہم نیست او اصلا. نصف سہم غلام او گیرد. ہست ساقط سوای او بے کد. یعنی اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سہ فریق باشد ازین ہمہ بنات الابن آن بنت را عصبہ میکند کہ پسر مذکور در درجہ باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبہ میکند کہ در درجہ ازین پسر علیا و بالا باشد بشرطیکہ علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبہ نخواہد کرد بلکہ آنہا بر فرضیت خود خواہند ماند و دخترے کہ بوجود این پسر عصبہ شدہ ہست بقدر نصف حصہ پسر مذکور بگیرد و بناتے کہ سوای عصبہ اند یعنے آنہا کہ در درجہ سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئلہ اینست

زید میت

الفریق الثالث	الفریق الثانی		الفریق الاول
الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	نصف سدس بینہما	علیا بنت الابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن

بر تقدیر غلام درینصورت این مسئلہ بر پنج نوع متنوع میشود اول اینکہ محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این ہر دو ترکہ را بعصوبت اثلاثا باہم خواہند گرفت و ثمانیہ باقیہ محروم خواہند ماند دوم اینکہ موازی وسطے از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر ارباعا خواہد رسید و ستہ باقیہ محجوب خواہند ماند سوم اینکہ مساوی الدرجہ سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواہد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماسا انقسام خواہد یافت و ثلثہ باقیہ ساقط خواہند شد چہارم اینکہ بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این معصب و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی ثالث اسباعا قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بہرہ ماند پنجم اینکہ غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات فوق الواحده باشند این بنت الابن را ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله انکه علیات ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم

هست سه بنتے ز صلب میت اگر ❊ جز سدس نیست فرض بنت پسر ❊ گر ز صلب ست فوق یکدختر ❊ حجب باشد نصیب بنت پسر ❊ ور دو بنت پسر که یک علیاست ❊ یک سدس فرض دختر سفلی ست ❊ زائد از یک اگر بود علیا ❊ نیست جز حجب بهره سفلی ❊ و حالت پنجم اینست که میگوید ؎ هان غلام معصب ار با اوست ❊ بحذای ویست یا که فروست ❊ عصبه بنت ابن را میدان ❊ نصف سهم معصبش برسان ❊ ای البته این بنت الابن ساقط نمیشود وقتیکه غلامی یعنے پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از ان باشد درین صورت این بنت الابن را عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد ست و حالت ششم اینکه ؎ بنت ابن از پسر شود محروم ❊ همچنین گفته اند اهل علوم ❊ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت الابن را در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و ازینجاست که حصه اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکے ازین دو قسم در صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم مینمایند الحاصل ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئله تشبیب شهرت دارد بیان میکند ؎ از کسی ماند گر سه بنت پسر ❊ بعض از بعض اسفل و پستر ❊ همچنین سه دگر بماند از و ❊ لکن از ابن ابن ای خوشخو ❊ سه دگر دان و همچنین بشمار ❊ لکن از ابن ابن ابن ای یار ❊ یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر ست که یکے بنت الابن و دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر پسر دیگر و بهمان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکے بنت ابن الابن دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقه مذکوره در تفاوت درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست ؎ نصف علیا بصورت اولی ❊ دیگر دو نیست همسر او را ❊ ده بوسطی من سدس من یوازیها ❊ از فریق دوم تو شش یک را ❊ بهر شش سفلیات باقی یار ❊

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتواند که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون نسبت آن بسوی میتش نسبت کنند یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب ام ام الاب هر دو صحیحه پدری و ام ام الام صحیحه مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در و اب میان دو ام واقع شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری اند و ام اب ام الاب بجهت آنکه اب میان دو ام فاسدهٔ پدری ست و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری ست و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده میرسد پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ در یافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هر چه باقی ماند این دو را بمنزله شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در ان بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لا محاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته از شمار چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از ان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات ؎ بهر یک بنت نصف و بهر کثیر ✤ دو ثلث میدهند بے تاخیر ✤ عصبات اند با پسر بشک ✤ نصف حظ پسر برد هر یک ✤ یعنی بنات صلبیه را سه حال ست اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث ست سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین سهام بنات الابن ؎ همچنین ست فرض بنت پسر ✤ نیست بنتے ز صلب میت اگر ✤ یعنی دختر پسر را شش حال ست پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال ست که نصف واحده را و دو ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر از ان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند ؎ ور بود یک ز صلب یا ز پسر ✤ آنکه علیاست ای ستوده سیر ✤ جز سدس نیست فرض بنت پسر ✤ ور دو باشند ساقطش بشمر ✤ یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیهٔ میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه از ین بنت الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن ست و آن دیگر بنت الابن ست درین صورت سهم مفروض بنت الابن مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیهٔ واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف در سهم خود گرفته

سهام بنات

سهام بنات الابن

یا ابویه با وجود ام محجوب میشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و وراثتش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوه و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ـ گفت بو یوسف این سدس یکسان + ساز تقسیم برسر ابدان + کرد قسمت محمد ایجا نان + بر جهات لیکن سدس نه بر ابدان + بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله اینست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از ان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث از ان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمهٔ عینیه خود تزوج نمود و از وی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جده پدری وے ذات قرابت واحده ست بدین صورت

میت

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

الام

ے سبب جد کے جدا ست اگر + پدری راست حاجب او چو پدر + میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب کے بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و از ینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ـ باز قربی بهر طریق که هست + کمر از بهر حجب بعدی البست + یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب بمیت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته است ای جدهٔ قربی حاجب جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ـ جد فاسد به نسبتش داخل + گر نشد دان صحیحه ای عاقل + سوم من بات فاسده پیوست + باز زان اب که بین الامین ست + این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

صفحه ۱۰۰

لاہل السنة کہ نزد ایشان از ہر قسم ترکہ نصیبی دارد **سهام اولاد الام** سہ دہ بیک کس سدس زیادہ بیان +

سهام اولاد الام

بهر زائد ثلث ولی یکسان + مانع ارث شان شدند گر + پدر و جد و نسل و نسل پسر + یعنی اولاد مادر راسہ حالست

اول آنکہ اگر یکے باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکہ اگر زائد از یکے باشند ثلث باید داد ذکور و اناث

اینہا در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکہ پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینہاست و درینجا امامیہ

اختلاف کردہ اند درین کہ اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود

اگرچہ بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند **سهام مادر** سہ دہ بمادر سدس اگر با اوست +

سهام مادر

نسل یا نسل ابن اگرچہ فروست + یا اخ و اخت لیک فوق زیک + ورنہ از کل ثلث دہی بیشک + بدانکہ

مادر راسہ حالست یکے آنکہ اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواہر عینی باشد یا علاتی یا اخیافی

یافتہ شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیہ برادران فوق الواحد و خواہران فوق الثلثہ و یک برادر

و دو خواہر را کہ اعیانی باشند یا علاتی نہ اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد

سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنہا را محجوب الارث می شمارند دوم آنکہ اگر از ینہا کسی نباشد ثلث کل

ترکہ بوی بدہند و نزد امامیہ حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکہ اولاد دختری و پسری درین طریقہ متساوی

الاقدام اند سوم سہ ہان پدر با یکی ز شوہر و زن + گر با وست پس شنو از من + بعد سهم زن و نصیب شوہ +

از تتمہ ثلث دہند باو یعنی حالت سوم آنست کہ اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصہ

احد الزوجین ہرچہ از ترکہ باقی ماند ثلث این باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصہ پدر لازم نیاید و

نزد امامیہ ثلث کل ترکہ حق مادرست و ہمچنین از ابن عباس رحمہ اللہ نیز مرویست سہ جای اب جد بود اگر اینجا +

حکم جد نیست چون پدر اینجا + یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکہ

مادر مستحق ثلث از کل ترکہ خواہد بود و ہر چہ از حصہ احد الزوجین و ام باقی خواہد ماند در صورت استحقاق بجد

خواہد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمہ اللہ پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت ہم ثلث

الباقی بعد نصیب احد الزوجین خواہد یافت و بمذہب اثنا عشریہ مادر حاجب جد ست و جد در تنقیص حق وے

دخلی ندارد پس باقی بر مادر رد باید کرد باید دانست کہ نزد شیعہ ابوین میت و اولادش طبقہ اولی از ورثہ اند

کہ با وجود اینہا غیر احد الزوجین کسی وارث ترکہ میت نیست **سهام جده** سہ حصہ جدہ صحیحہ ششم + دان

سهام جده

لاب جدہ ہست خواہ لام + کن بجدات این سدس مقسوم + لیک ہر یک ز ام شود محروم + یعنی جدہ صحیحہ را دو

حال ست اول آنکہ سہم جدہ صحیحہ خواہ پدری باشد یا مادری سدس ہست و اگر جدات فوق واحد باشند ہمین سدس

میان آنہا علی السویہ قسمت پذیرد و حال دوم آنست کہ گفتہ لکن ہر یک از جدات امیہ باشند یا ابویہ

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال و اگر
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بمادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات باوجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسرش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اہل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را باوجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیایش
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد و جدهٔ پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی و حق جد و جدهٔ مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات اند
و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساوی ست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جدهٔ مادری در یک سلک
منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقهٔ ثانیه وارث اند
که باوجود ورثهٔ طبقهٔ اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و باوجود این طبقهٔ ثانیه اہل طبقهٔ ثالثه که
اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهرهٔ از میراث ندارند سهام زوج و زوجه ــ نسل یا نسل
ابن اگر با اوست + ده ربع ورنه نصف حصهٔ شوست + هر دو جا نصف شو بزن برسان + کن همین نصف
منقسم بزنان + یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درینصورت
حصهٔ شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصهٔ زوجه در همین دو صورت نصف
حصهٔ زوج ست یعنی باوجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصهٔ زن و شوهر تخصیص باولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس باوجود ابن البنت نزد ایشان حصهٔ ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اہل سنت حصه اعلی و اگر
زوجات متعدد باشند همین حصهٔ شان را که ربع یا ثمن ست در همهٔ آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اہل السنة
والشیعه و نزد امامیه زوج از زمرهٔ من یرد علیه ست و زوجه مستحق رد نیست و نزد اہل سنت کسی از زوجین از
اہل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه
و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

ثلث حق وی است هشتم خاله عینیه نهم خالهٔ علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد و دهم خاله اخیافیه که با عم برای وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده و این هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضهٔ او ست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند

سهام اب

سهام اب ے فرض خالص سدس دهی به پدر ✤ ابن یا ابن ابن او ست اگر ✤ مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر چنین مناسب ست ے فرض خالص سدس رسد به پدر ✤ هست با ابن و ابن ابن اگر ✤ یعنی پدر را سه حال است اول فرض محض که سدس است بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد و این در صورتیست که پدر با پسر میت یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با طلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید ے غیر تعصیب حق دیگر نیست ✤ ولد ابن و هم ولد گر نیست ✤ یعنی درصورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اثنا عشریه درین صورت سدس بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ے فرض و تعصیب حق او هر دوست ✤ بنت یا بنت ابن اگر با او ست ✤ یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی ترکه را بر اب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد

سهام جد

سهام جد ے چون پدر دان نصیب جد صحیح ✤ لیک در پنج جاست فرق صریح ✤ بعد ازین فرق راست شرح و بیان ✤ حاجب او مگر پدر را دان ✤ گر بمیت بدخل اب پیوست ✤ جد صحیح ست ورنه فاسد هست ✤ یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر است بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت ست و جد صحیح آنست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر جدیکه بدخل ام بمیت پیوندد آن جد فاسد ست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش برما بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب مادر خود است و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر ذکور خواهد شد که مادر را

ے اهل فرض آنکه گرد شرع متین * سهم خاص از برای او تعیین * یعنی اهل فرض کسی ست که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سهمی خاص از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض ست ے
کل بفقدان اهل فرض رسان * عصبه را وگرنه باقی شان * یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها بقیه اش باو برسد و این مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصوبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند ے غیر ازین هر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم
میدان * یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده‌اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی ست

تعداد اهل فرض ے اهل فرض ای یگانهٔ دوران * منحصر در دوازده کس دان * اب و جد زوج و
اخ لام مادر * جده و زوجه بنت و بنت پسر * اخت عینی و مادر پدری * همه ز اهل فرض بر شمری * یعنی
اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر
و جد و شوهر و برادر اخیافی ست و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه
و خواهر علاتیه و خواهر اخیافیه ست و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم
کشیده‌ام ے هست در مذهب امامیه * نوزده ذو فروض نامیه * اب و ام بنت و مطلقا خواهر * اخ و جد جده از سوی
مادر * زوج و زن عم و عمه اخیافی * هر یک از خال و خاله اصناف * بدین تفصیل هشت از رجال اول اب
که از طبقه اولی و فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری ست ثلث باشد
ثالث اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که با عم علاتی
سهم یکی سدس و سهم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین هر دو اگر با عم باشد
یک ثلث ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و باخال علاتی نجال وحدت سدس الثلث و بصورت
زیادت ثلث الثلث تعیین یافته و این هر چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر سه طبقه سهیم ست با ولد میت نصیبه اش
ربع و بدون ولد نصف ست و یازده از نسا یکی ام که با ولد میت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت که بدون ابن
اگر واحده باشد مستحقه نصف ست و اگر زائده بود مستحقه ثلثان و این هر دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه
که هر یکی از ینها اگر واحده بدون جد پدری و اخوة عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائده بدون اینها بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زائده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوة و اجداد پدری ثلث ارثش قرار
یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

ثلث حق و یست هشتم خاله عینیه نهم خاله علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد و هم خاله اخیافیه که با عم برای وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده و این هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه هست با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضهٔ اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند

سهام اب ے

سهام اب ے فرض خالص سدس دهی به پدر + ابن یا ابن ابن اوست اگر + مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر چنین مناسب ست ے فرض خالص سدس رسد به پدر + هست با ابن و ابن ابن اگر + یعنی پدر را سه حال است اول فرض محض که سدس هست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد و این درصورتیست که پدر با پسر میت یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید ے غیر تعصیب حق دیگر نیست + ولد ابن و هم ولد گر نیست + یعنی درصورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که انچه از اهل فرض باقی ماند تمام آن را بگیرد و نزد اثنا عشریه درینصورت سدس بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ے فرض و تعصیب حق او هر دوست + بنت یا بنت ابن اگر با اوست + یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و انچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی ترکه را بر اب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد

سهام جد

سهام جد ے چون پدر دان نصیب جد صحیح + لیک درپنج جاست فرق صریح + بعد ازین فرق راست شرح و بیان + حاجب و مگر پدر را دان + گر بمیت بدخل اب پیوست + جد صحیح ست ورنه فاسد هست + یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر ست بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال باشد یکے آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا فرقے ظاهرست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت ست و جد صحیح آنست که در نسبش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر جدیکه بدخل ام بمیت پیوند آن جد فاسد ست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر ما بعد محول نموده یکے آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب مادر خود ست و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر ذکور خواهد شد که مادر را

سے اہل فرض آنکہ گر دشرع متین * سہم خاص از برای او تعیین * یعنی اہل فرض کسی ست کہ در شرع متین از کتاب وسنت واجماع امت سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس باشد از برای او تعیین یافتہ ونزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس الثلث وثلث الثلث ہم از فرائض ست سے کل بفقدان اہل فرض رسان * عصبہ را وگرنہ باقی شان * یعنی عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض کل ترکہ وباوجود آنہا بقیہ اش باو برسد واین مصطلح اہل سنت ست نہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند سے غیر ازین ہر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم میدان * یعنی اہل قرابت کہ سوای اہل فرض وعصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند وذوی الارحام را علمای امامیہ داخل اقربای نسبی کردہ اند واطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی ست

تعداد اہل فرض

سے اہل فرض ای یگانہ دوران * منحصر در دوازدہ کس دان * اب وجد زوج واخ لام مادر * جدہ وزوجہ بنت وبنت پسر * اخت عینی ومادر پدری * ہمہ ز اہل فرض برشمری * یعنی اہل فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متین معین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر وجد وشوہر وبرادر اخیافی ست وہشت از زنان کہ مادر وجدہ وزوجہ ودختر ودختر پسر وخواہر اعیانیہ وخواہر علاتیہ وخواہر اخیافیہ ست ونزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدم سے ہست در مذہب امامیہ * نوزدہ ذو فروض نامیہ * اب وام بنت ومطلقا خواہر * اخ وجد جدہ از سوی مادر * زوج وزن عم وعمہ اخیاف * ہریک از خال وخالہ اصناف * بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب کہ از طبقہ اولی وفرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضہ اش با برادر وجد پدری ست ثلث باشد ثالث اخ اخیافی کہ حظ یکی سدس وحظ زائد از یک ثلث بود واین ہر دو از طبقہ ثانیہ اند رابع عم اخیافی کہ با عم علاتی سہم یکی سدس وسہم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین ہر دو اگر با عم باشد یک ثلث ست سابع خال اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث وباخال علاتی نجال وحدت سدس الثلث وبصورت زیادت ثلث الثلث تعیین یافتہ واین ہر چہار از طبقہ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہر سہ طبقہ سہیم ست با ولد میت نصیبہ اش ربع وبدون ولد نصف ست ویازدہ از نسا یکی ام کہ با ولد میت حق وے سدس ست وبدونش ثلث دوم بنت کہ بدون ابن اگر واحدہ باشد مستحقہ نصف ست واگر زائدہ بود مستحقہ ثلثان واین ہر دو از طبقہ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ کہ ہر یکی از آنہا اگر واحدہ بدون جد پدری واخوة عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف واگر زائدہ بدون آنہا بود استحقاق ثلثین دارد پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس وزائدہ را ثلث میرسد ششم جدہ مادری کہ با اخوة واجداد پدری ثلث برایش قرار یافتہ واین ہر چہار از طبقہ ثانیہ اند ہفتم عمہ اخیافیہ کہ با عم وعمہ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس وبصورت زیادت

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست و مذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است و علمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ٭ بعد ازینها مقر له ای جان ٭ بالنسب بر دگر باین عنوان ٭ که بدیں
شود نه زین اقرار ٭ نسبش ثابت و مقر ای یار ٭ مرد بر قول خویش هم ظاهر ٭ نشد او را مکذب ای ماهر ٭
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له با آن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود بمرد و مکذبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود پوشیده نماند که مقر له بسه شرط مشروط ست اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب و جد
تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم اینست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقر له باین شرط
توان رسید و مقر له باین شرائط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت ست که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت بامام مصطلح الشیعه خواهد رسید
و در صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
امام اختلاف ست که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٭ پس ادای وصیتی ست که آن
به زیاده شد از ثلث ای جان ٭ یعنی بعد ازان از مال متروک باداء وصیتی که زائد بر ثلث مال است
بردارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
است ٭ بعد ازینها بنه به بیت المال ٭ مال متروک ای خجسته خصال ٭ بیت المال آنست که حکام
عادل جای مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند و رفع حوائج محتاجان ازان نمایند
و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست

در بیان ورثه نسبی که اهل فرض و عصبه و ذو رحم اند

٭ اهل فرض اند
سه قسم وارث دان ٭ عصبه و ذو رحم بود پس ازان ٭ یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم می کند و می گوید

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هر چه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد باید که علمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذو رحم هر دو را اهل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونه ست یکے نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولاء سببی بعد از و که
نام او گشت مولی العتاقه ای خوشخو؛ یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت از مولی العتاقه ست
که معتق بکسر تا باشد یعنے آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست ۔ عصبات ذکور ولیس ازان؛
رد بند و الفرض از نسب میدان؛ لفظ پس ازان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق برد و
ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبات نسبیه
ذکور مولی العتاقه بدهند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران و اجداد و اعمامش و اولاد انها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند و برای ذوی الفروض سببیه
یعنے زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذو الرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد مؤخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق علیه
این قوم ست و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد براوست ۔ ذو رحم ست بعد ازان مولی
از موالات نزد هر دانا؛ یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست و عقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر جنایتی از من سر برزند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و با گوینده مسطور همچنین عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود و هر یکی مر دیگر را مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث تواند شد

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب[1] و مدبر[2] و ام ولد پس عبد وارث حر نمیشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف
ست اهل سنت وجود ش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافریکه وارث تواند اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دارد اسلاما و کفرا
چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلا کافر حربی در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش در دار الاسلام
است پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه مستامن و ذمی که اگرچه هر دو
در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکی مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارد در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق شوند
یا در آتشی بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمة
این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب * ارث را نزد هر فهیم و لبیب * یعنی مستحق میراث ده فرقه اند به ترتیب
تقدیم و تاخیر یکه در اشعار آینده مذکور میشوند * اولا اهل فرض و بعد ازان * نسبی از ذوی العصوبة دان *
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولا اهل فرض را حصه دهند بعد ازان عصبات نسبی را و فرض در لغت
بمعنی عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

[1] مکاتب عبارت ست از غلامی [illegible]

پس ازان ٭ صرف دفن و ادای وام بدان ٭ یعنی هرکس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری
هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر
نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست یا خانه گذاشت که خریده بود
و چیزی از قیمتش بایعش نرسیده پس حق بائع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی
کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صور ازان متروکه ابتدا باداے
این حقوق کنند و از مابقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت پردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته اولا آنرا
بمصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه ذمۀ میت
باشد نمایند باتفاق فریقین ٭ کن وصیت ز سه یک باقی ٭ جاری و پس بوارثان بدهی ٭ سه یک مراد از ثلث
است و فک اضافتش بسوی باقی غیر مستحسن پس تبدیلش باین شعر انسب ٭ کن وصیت ز ثلث باقی آن ٭
نافذ و پس بوارثان برسان ٭ و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هردو صحیح ست یعنی بعد ادای دیون از ثلث
ترکۀ باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث بعد ادای وصیت
چیزی فاضل برآید آنرا شامل هردو ثلث مابقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیۀ مال را بوارثان میت دهند
باتفاق فریقین

بیان اسباب ارث و موانع آن

٭ سبب ارث نزد هر عالم ٭ شد ولاد و ولا نکاح
و رحم ٭ یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن
و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل ست ابوین و
اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری کردن و آزاد کردن ست
پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن
ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست
که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل
اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد ٭ مانع ارث نیز چار شماره ٭ قتل و رق اختلاف دین و دیاره ٭ یعنی
امور یکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل ست یعنی اگر کسی
مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکۀ مقتول محروم
خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس قتل بالتسبیب
و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را
اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و
علموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته
میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض
جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع
این علم ترکهٔ میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فها انا اشرع
فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب و الیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا میکنم بنام خدا + کو بود بی شریک و بی همتا + نقشبند طراز کون و مکان + چهره پرداز پیکر و جان +
نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار
اوست موجود و ما همه معدوم + عقل از فهم کنه او محروم + خرد نکته سنج اهل خرد + خطی از فهم ذات او نبرد +
اوست محیی ممیت و وارث هم + غیر او نیست مالک عالم + نعت صلوات خدای عزوجل + بر نبی محمد مرسل +
اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمدست لکن در حقیقت صفت
نبی ست + زبدهٔ کائنات و سرور دین + سر بفتراک آسمان و زمین + زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی
بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدنست + شرف گوهر وجود باو + نقش ایجاد را نمود باو + باد بر هر دو جا سبیه ست
و نمود بمعنی ظهورست + خوشترین نامها بود نامش + واجب الامتثال احکامش + رحمت حق که
نیست پایانش + باد دائم بر آل و یارانش + مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم + آتش حسرتیست در جانم
آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم +
شرمها بس جرمها دارم + نظر خود به پشت پا دارم + نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود
بلند نمیکند + منم و گریه در دل شبها + منم و سیل اشک یا ربها + منم و روز و شب دعا کردن + از معاصی خدا خدا کردن
واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم
گفتار یا رب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و حذر کردن ست +
یا الهی بحال من نظری + وه باه و فغان من اثری + یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و
فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد + جز در تو مرا پناهی نیست + جز بسوی تو هیچ راهی
نیست + بتمنای لطف سرشاری + آمده بر درت گنهگاری + سرشار اینجا بمعنی بسیارست و یا در گنهگاری زائد ست و
یای گنهگاری تنکیر یست برای تحقیر + ای خداوند کارساز جهان + بی نصیبش ز لطف خویش مران +
بیان مصرف مال متروک + هر که میرد بعین مالش اگر + حق غیرست و نیست مال دگر + اول این حق ادا کن و

بیان مصرف مال متروک

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و موالی آن مولای انس و جان منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اذل من الصامت الجامد محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای مسئول این جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلا و اصدق الاحبا حمید ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزلی حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطلبه الجلی ازین کار معذور نداشته بر آنم داشتند که شرحی وافی به بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومه جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمنڈی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد که کمتر از نصف کتاب است دست بهم داده بود که بدست بُردِ موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محب نواز بود و هست بدادو در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بنجامه و قرطاس بردم و انچه در صحف این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحه کاغذ سپردم و بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه تکثیر اللفوائد افزودم و باسرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیه جناب فضائل ایاب و تحفه حضرت فواضل آب چشم و چراغ دودمان سیادت و گل و باغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان جامع مناقب خارج از حیطه شرح و بیان قیم قیام مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت ایمن البلاد دستور آصف نشان وزیر ارسطو نشان مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ اید الله البریه بادامة ذاته العلے مدی الایام واللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بران ز عین قبول * نور بخشد بدیده مامول *

Tuttawsul miras

به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

المنة لله تقدس و تعالی که برای تنزه جناب مستطاب فضائل و مکارم نصاب وزیر اعظم فرنفر ممالک حیدرآباد دستور معظم اورنگ آرای فتح خند و نیاد مختار الملک شجاع الدوله میر لئیق علیخان بهادر سالارجنگ دام اقباله

این نسخه تبرّعه مسمی بنام تاریخی

فتاوی المیراث

معروف به

[illegible]

از نتائج طبع نکته سنج

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول و منقول حلال دقائق فقه و اصول ادیب افضل لبیب اکمل مستوجب المدائح و المحامد مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو المحامد صلاه الله الی ... جعلت المأوی رب المقابر

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع متین مطبوع جهانیان شد

Fatāwa al-mīrāṣ

49 D 216

~~4 G 12 D 15~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Kishore.